





# START

● UCLA Reprographic Service ●

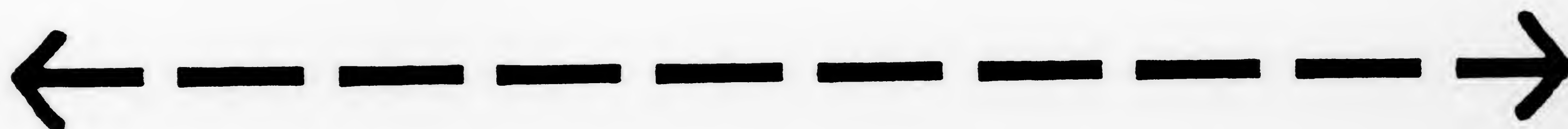


# REEL 48



**Microfilmed 1990**

**University of California  
Reprographic Service  
Los Angeles, CA 90024-151804**



**6 inches**

**Reduction Ratio 8:1**

**National Preservation Program for  
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic  
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the  
National Library of Medicine  
and the  
University of California at Los Angeles**

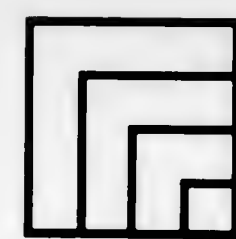
**(Contract Number N01-LM-9-3534)**

**October 1989 - September 1990**

**The material on this microfilm  
is of varying quality. Portions  
of the material may illegible due to:**

**Aged paper  
Foxed, stained, or insect  
damaged paper  
Water damaged paper  
Glossy paper  
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the  
manuscripts may appear paler.**

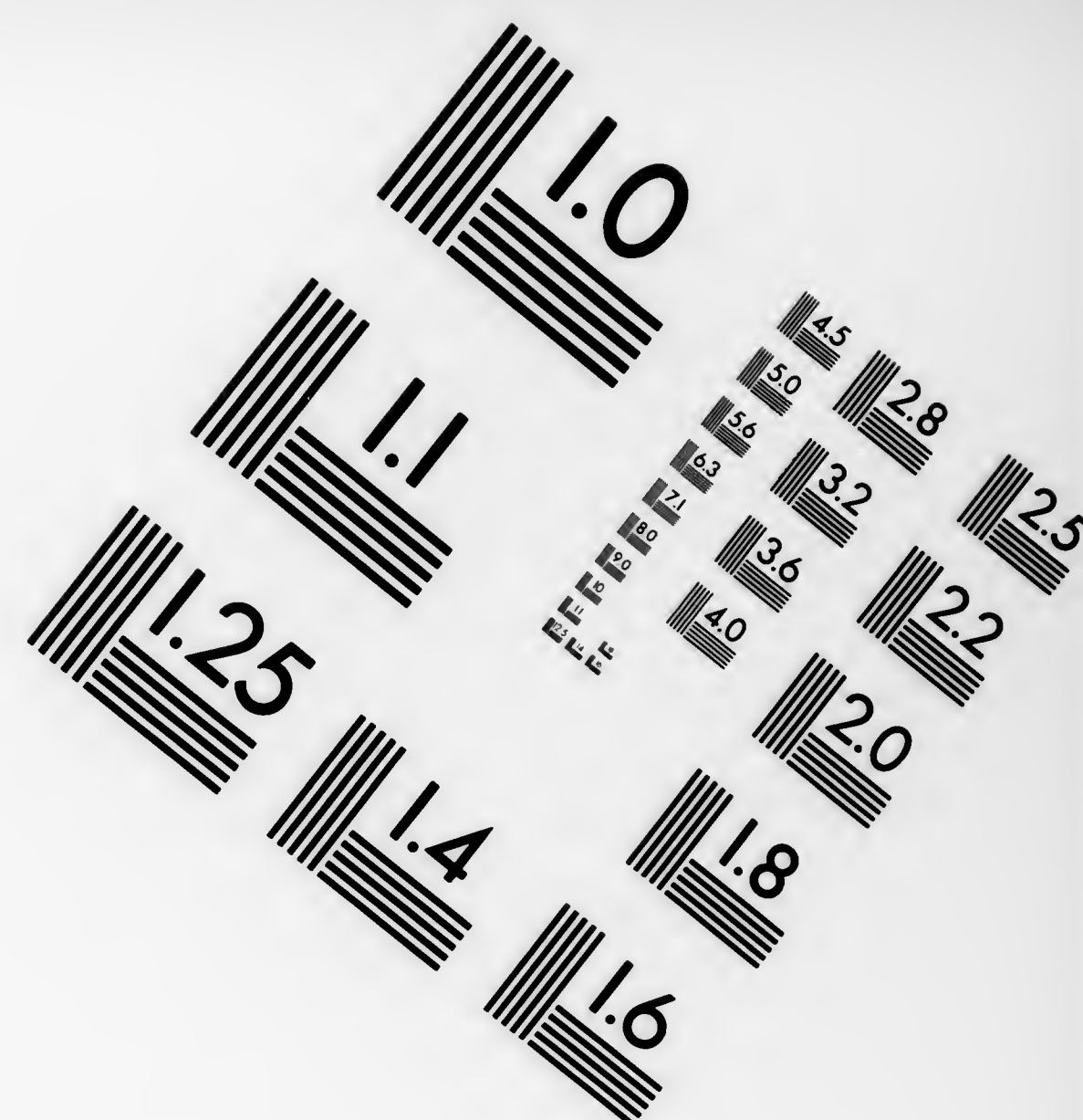
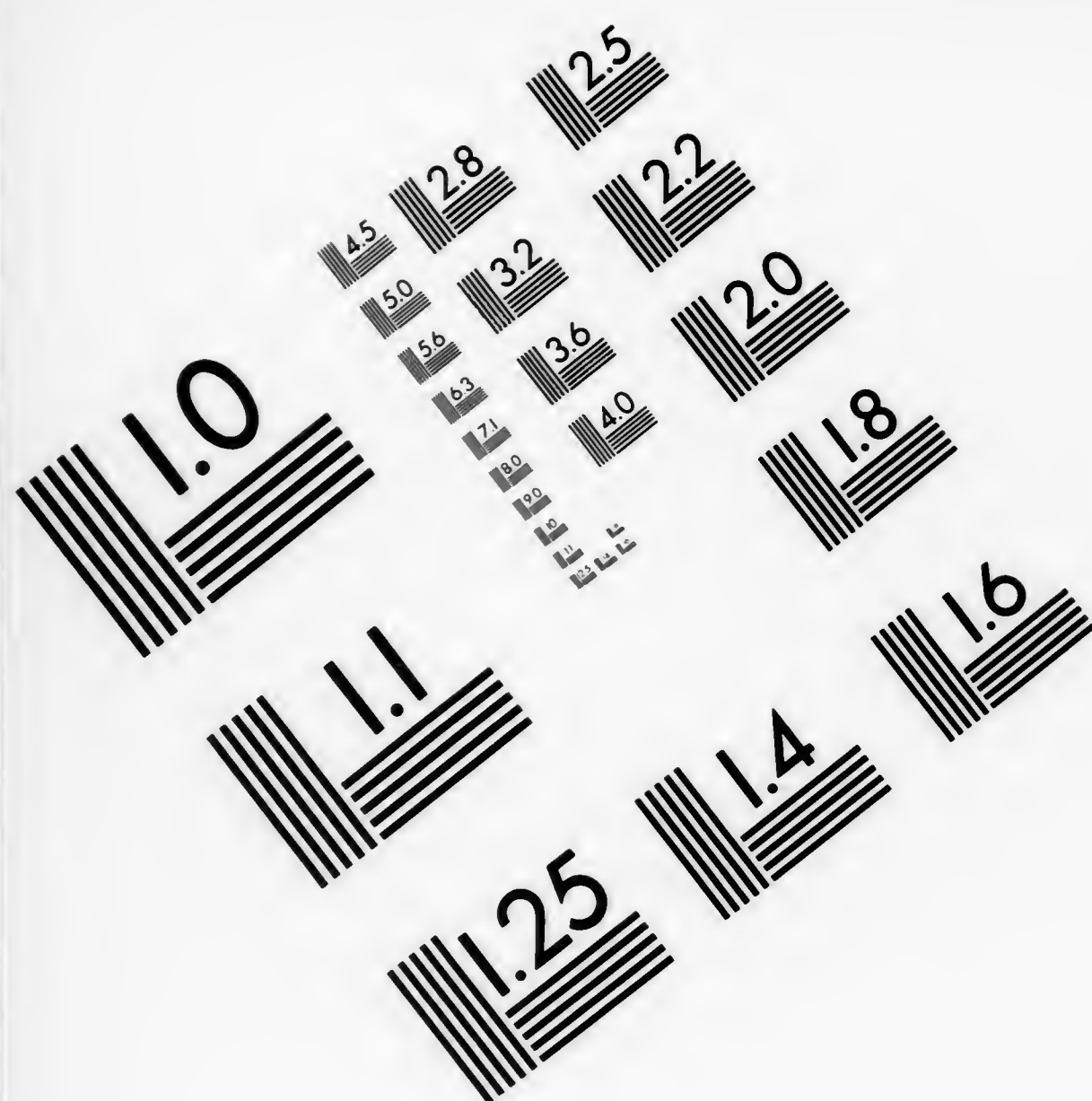


**AIM**

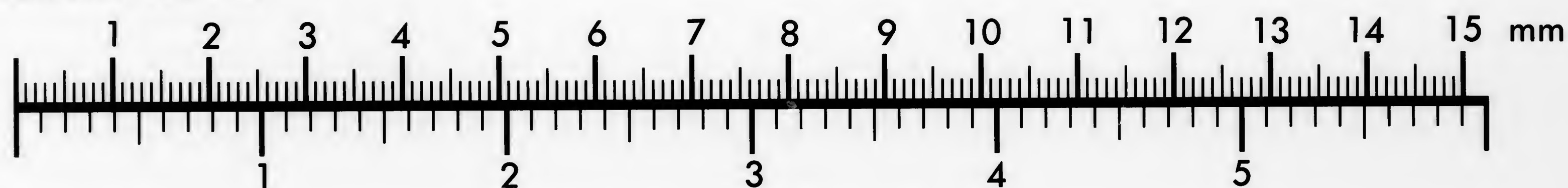
**Association for Information and Image Management**

1100 Wayne Avenue, Suite 1100  
Silver Spring, Maryland 20910

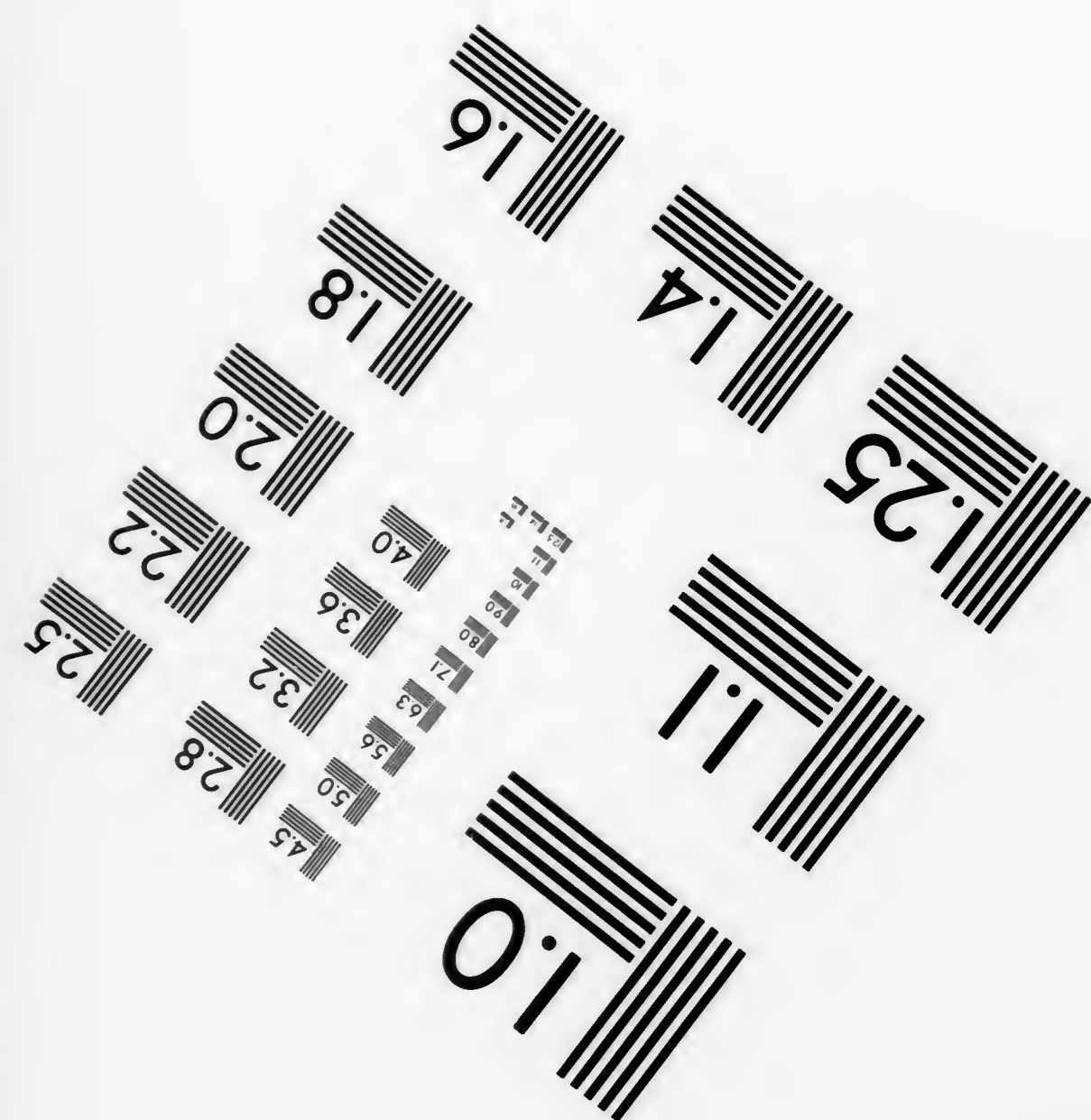
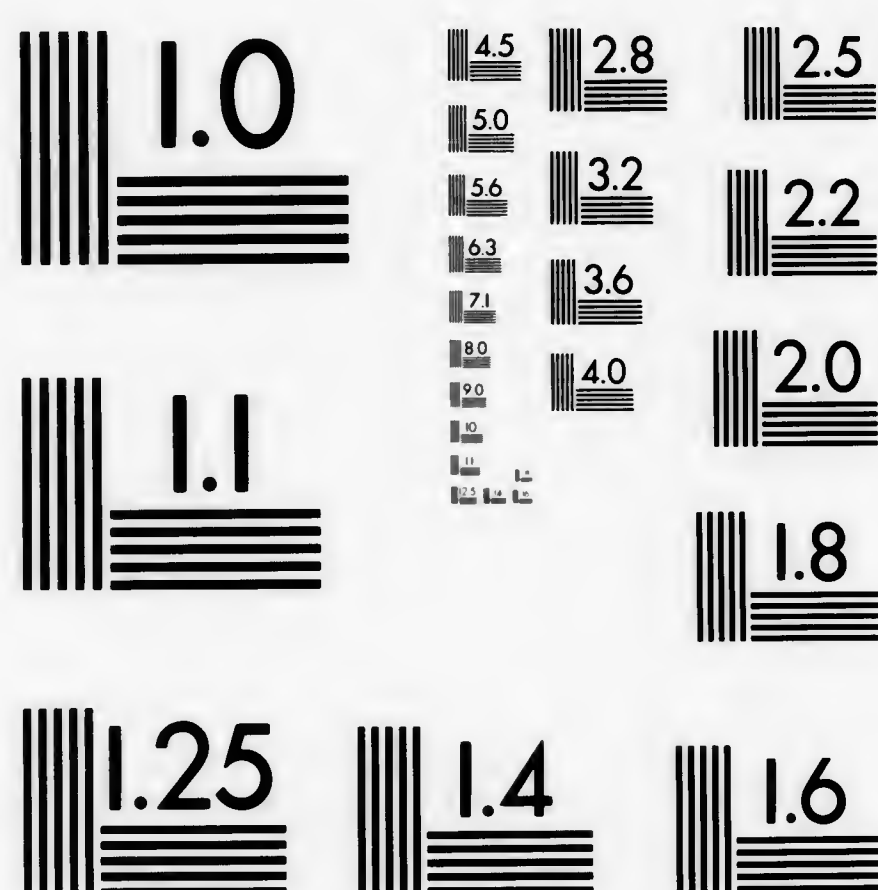
301/587-8202



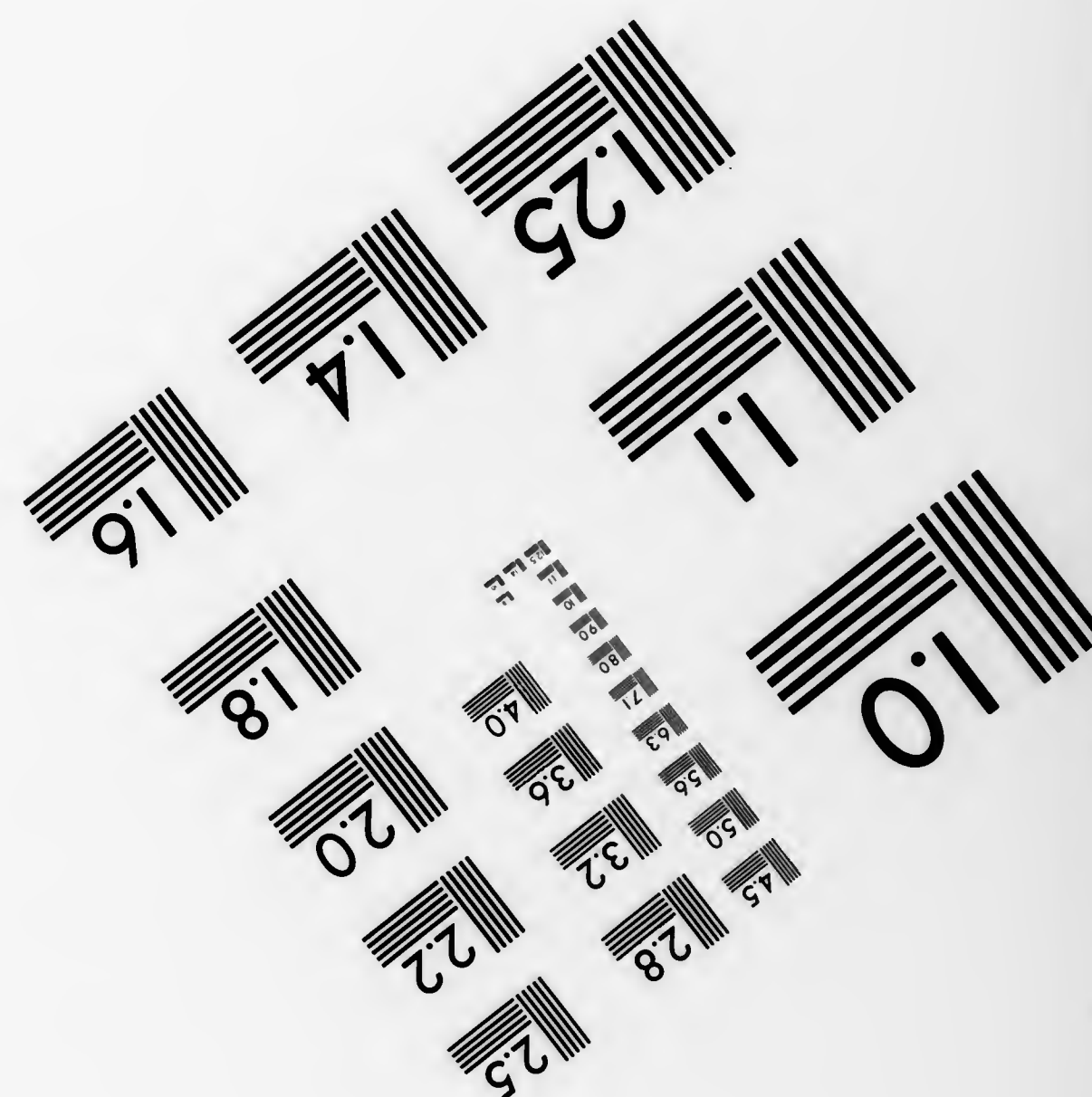
**Centimeter**



**Inches**



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS  
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,  
University of California**

**Louise M. Darling Biomedical Library**

**History and Special Collections  
Division**

**Persian Medical Manuscript Collection**

**(Shelved as Ms Collection 60)**

**For permission to publish, or obtain  
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division  
Louise M. Darling Biomedical Library  
University of California, Los Angeles  
Los Angeles, CA 90024-1798  
U.S.A.**

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.  
1100-ca. 1900.  
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.  
Entire collection microfilmed as part  
of a National Library of Medicine  
preservation project: the preservation  
master negative is at NLM; the printing  
master negative is at the University of  
California's Southern Regional Library  
Facility; a positive copy is housed in  
the UCLA Biomedical Library's History  
Division.  
Formerly a part of: Near Eastern  
manuscript collection, Dept. of Special  
Collections, University Library,  
University of California, Los Angeles,  
and assigned accession no. 1117.  
Transferred to the History Division  
of the UCLA Biomedical Library in  
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

\*Ms.  
coll.  
no.60  
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.  
1100-ca. 1900. (Card 2)  
March, 1986.  
Finding aids: Annotated and indexed  
list available in library: Richter-  
Bernburg, Iutz, Persian medical  
manuscripts at the University of  
California, Los Angeles : a descriptive  
catalogue (Malibu : Undena  
Publications, 1978)  
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,  
Medical. I. University of California,  
Los Angeles. Louise M. Darling  
Biomedical Library. History and Special  
Collections Division. II. Series: Near  
Eastern manuscript collection ; no.  
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

# **Persian Medical Manuscript Collection**

**Ms. 48**

**(Richter-Bernburg No. 123)**

**Author: Moḥammad Hāshem  
b. Moḥammad Ṭāher Ṭehrānī**

**Title: Toḥfā-ye Solaimānī**

**38 fols., 185 x 105 mm**

1

coll. 1117

Ms. 48



THE LIBRARY  
OF  
THE UNIVERSITY  
OF CALIFORNIA  
LOS ANGELES

# BLANK PAGE

علی کریم اضنا له ما علّق علّق فی الثناء والتداوی وعلّق  
 علّق علی المنوّ المتداوی وثنائین صلوات طبّیات  
 نثار روضه مقدسه وسده منوره طیبه که موجزی را  
 معالجاتش بیماران جمالت با بقانون شفا و مناج دوا  
 راه نمود و لطف کاملش بر هنر کاران را حاوی علم و حکمت  
 و جامع اسباب و علامات منفعت فرمود و تریاق مجتبر  
 کناه کاران را از سموم مجیم نجات داد و فاد از مرگ و <sup>نش</sup>  
 مذبذبان را از غوایت و نکات عذاب الیم خلاصی  
 آفتاب فلک رسالت مرکز دایره نبوت مقدمه الجیش <sup>حت</sup>  
 بی نهایت خاتمه کتاب هدایت و اسطر آفرینش ارض و سما  
 عنوان عهد نامه و فاطمه <sup>الکامله</sup> یا ایها الراجون منه  
 شفاعت صلوات علیه و سلواتیله و مرافق طبّیات  
 زکات هدیه مشاهد معطره و مرافق مطهره الی اهلها  
 و غیرت اختیار او که اعلام ماه دین و هادیان طریق

بین اند ستار و ضئے عشره رجب و صتی بحق و ولی مطلق  
 سیف الله السلول الذی ددت له الشمس بعد الاول المقصد  
 بخاتمته فی المحراب المکتفی بابی الحسین و ابی الریحانین و ابی تراب  
 امام المشرق و المفاخر ابی المومنین علی بن ابی طالب  
 اللهم صل علی و علی اولاده و اصحابه و جنوده و المومنین  
 بعهوده و سلمو اتیلمما کثیرا کثیرا اما بعد چنین گوید  
 فقیر فی بضاعت درهه صناعت و حقیر جانی غریب محکمها  
 بن محمد طاهر طهرانی طبیب کتب باعث بر تالیف این رساله آن  
 که چون بمیامن اقبال پی ذوال ابدی الاصال در او لک  
 میمنت مانوس تقریب مایه و رگشتن بدار القرائت قد هار  
 توفیق زیارت عتبه علیه رضیه رضویه صلوات الله علیه یافته بود  
 و بعد از مراجعت از آن سفر چند سال قبل ازین نیز جنت  
 و عنایت مغایت حجاب در کامرین اشتباه بشرف زیارت  
 کعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی امه اثنا عشریه صلوات الله علیهم

مشرفه که دیده بعد از عود ازین سفر خیر اثر ثانی از زیارت  
 روضه حضرت امام ثامن علی ص که از بیاری تاکید در آن  
 موافق احادیث اهل البیت علیهم السلام دفعه و جویب  
 مقدور و میسور نشد در این وقت بخاطر کاسر این غلام  
 رسید که رساله مختصر جامع کامل و مقاله معتبر موجز  
 حاوی شامل در بیان زنده و خلاصه منافع و خاصیت  
 و حقیقت و ماهیت جد و اوفاد زهر که اجل و اشرف  
 تریاقات طبیعیه اند و هیچ یک از ادویه مفرده و مرکبه  
 و جواهر تریاقه یمنع و اثر و خاصیت اینها نیستند و ثبات  
 فواید و منافع مومیائی که او نیز دوا نیست بغایت شریف  
 و عزیز و اطباء شرف و فضل و فواید و منافع این چند دارا  
 چنانچه باید بیان نموده اند بفارسی که فایده او اتم و عم  
 بوده تمامی خواص و عوام مشفع گردیده ثواب آن بزرگوار  
 فرخنده آثار نماید کرد و نوشته بدرد و فایده و غیر فواید

که در هر باب کتب قوم و تتبع و تجربه بقدر فهم و مرتبه واجتها  
 واستعداد معلوم نموده ممتاز سازد و بنظر اکبر اثر بار  
 یافتگان بارگاه انجمن سپاه جبر اقتدار خورشید اشتهار  
 سکندر درایت آینه ضمیر سلیمان مرتبت گردون ستاره  
 قضا و قدر مقدم جنود فتح و ظفر واسطه طلوع انوار امن  
 و امان و سیله و فور آثار عدل و احسان خلاصه دو دنیا  
 مرتضوی نقاوه خاندان مصطفوی حافظ الشریعة النبویة  
 مروج الملة الحقرة الجعفریة المؤید من السماء المستظهر علی  
 الاعلاء ظل الله فی الارض مالا ینبسط و القبض الخافان  
 الاعظم و السلطان اللاحق اهل السلاطین شرقا و غربا  
 و اکرم الخواصین حسبا و نبیا السلطان بن السلطان بن السلطان  
 و خاقان بن خاقان بن خاقان ابوالنضر و الظفر شاه سلیمان  
 الصفوی الموسوی بهادر خان لازالت اطنا بخیام لسته  
 باوتاد الخلود مشدودة و طلال باقعة و عدله علی رؤس

الخلایق مدد و مدد بحق الحق و بحق من جاء من الحق الی الخلق بالحق  
 رساننده بوسیله فاذر هر و تریاق تو جهات و ضایات  
 پیغایات پادشاهانه که مسمومان سموم احتیاج را بیک اشارت  
 شایسته بشارت از اذیت و غایله فقر و فاقه خلاص میسازند  
 و پیران ضعیف منحنی را بسکرت شفقت جوان قوی  
 مزاج راست قامت میگردانند توفیق رحمت و قدرت  
 حرکت یافته دران روضه مقدسه منوره چند روز  
 بر ما کوی دوام دولت گردون عدلت ابدی <sup>کایان</sup> میگذشت  
 اشتغال نموده شاید بدن ضعیف خود را نیز بطلای  
 فاذر هر صریح مقدس از سموم معاصی خالص گردانیده  
 از عذاب الیم نجات دهد و الراجی من الکریم لا یحیی الله  
 یسمع و یحیی و چون این رساله تحفه و هدیه این مورد <sup>ضعیف است</sup>  
 تحفه سلیمانی که اگر تاء ثانی موقوف بهمان عدد خود <sup>حسنا</sup>  
 شود تاریخ اتمام است موسوم گشت رحمت جبرکرم ولی النعم

وائق است که چون درین مقاله سعی عاجزان نموده و بزبان  
عجز و قصور تقریر شد خدمت این بچاره پی سرمایه  
تردمقربان مجلس نشست اساس و محرمان محفل گردون میسای  
بایه قبول یافته اگر برسم و دنیا که لازم انسانی شطالع  
یا بند اغماض عین یا تشریف اصلاح از زانی فرمایند فغی  
و اصله فاجر علی الله پوش اگر بخطای سری و طعن مرث  
که نفس هیچ بشر خالی از خطا نبود در آفتاب نظر کن که با بیا  
خودش و مرا و هر بر خطا استوانه و این رساله مرتب  
بر سه باب اول در بیان حقیقت و ماهیت و مثبت  
و خاصیت جدوار و دیگر مقدمات که باو تعلق دارد  
و این باب مشتمل بر ده فصل است در بیان ماهیت  
و حقیقت و مزاج جدوار در بیان مثبت جدوار  
و اختلافات اقوال در آن در بیان نیک و بد جدوار  
و فوق بیان خالص و مغشوش آن در امتحانهای

اصلی جدوار در خواص جدوار که متعلق است به  
و از آله سموم در فواید جدوار که متفرج و تقوی  
قلب تعلق دارد در بیان سایر فواید و منافع  
جدوار در بایق امراض در بیان دستور و قانون  
ترک عادت ایون بجدوار در تمامی قول در پیش  
در بیان پیشروش باب دوم در بیان فاذر هر  
و مقدمات متعلقه بآن و حجر الحیة و این باب مشتمل است بر  
فصل در بیان معنی لغوی و اصطلاحی فاذر هر  
در بیان فاذر هر حیوانی و اقسام و فواید و منافع آن  
و سایر آنچه باو تعلق دارد در بیان فاذر هر سنگ  
و آنچه متعلق است باو در بیان حجر الحیة باب سوم  
در بیان فواید و منافع مومیایی و آنچه متعلق است باو  
سر فصل در بیان اقسام مومیایی در بیان  
نیک و بد آن در بیان منفعت و خاصیت آن

فصل اول در بیان حقیقت و مهیت جدوار و مزاج آن بدانکه  
جدوار عربی جدا است و زبان مغولی ماء و فرین و بحر <sup>ی</sup>  
انکه سودا گویند و زبان هندی ترسی چیزی تر بلغت <sup>هند</sup>  
بغی دافع و بنام سمیت که بحر پیش گویند و چون اگر <sup>ت</sup>  
با جدوار در یک موضع می رود و مجاورت سمیت از او زایل  
می شود بدین جهت او را ترسی نامند یعنی دافع سم پیش <sup>جدوار</sup>  
بجست مشهور و معروف در شکل مانند سعد کوفی اما با  
صلب تر و سخت تر و بوزن سنگین تر از وست و برک کپاشو  
بسیار شپیه است میرک و کوفی و برک کشیز و شاخهای او بقدر  
نیم ذرع میشود نه بسیار باریک و نه بسیار غلیظ و کلهای <sup>نر</sup>  
بتش بزرگ و بزرگ کلهار میکند در شاخهای تنفر و در طبع  
و مزاج جدوار چندان خلایق نکرده اند شیخ ابو علی در قانون  
مزاج او را نکتة اماد را دویه قلبیه میگوید که حرارت او <sup>مست</sup>  
و منجم و مقوی قلب است و صاحب بنای میگوید که گرم و خشک

میروند و بسبب مجاورت قوت سمیت از پیش زایل میگرد  
و اهل آن موضع میخورند و ضرر نمیسانند و اگر پیش مجاور  
جدوار نباشد و بهر شای روییده باشد سم قابل است  
و این بطار از حکمی نقل میکند که سمیت جدوار و پیشگی  
و گاه باشد که بعضی از کوسفندان گیاه پیش را که شیرین است  
پیشتر از گیاه جدوار که تلخ است چرا کنند بعد از احساس  
بسمیت فی الفور بخوردن گیاه جدوار که میداند دفع سمیت  
بآن میشود مبادرت نمایند و از آن زهر قاتل خلاص گردند  
و ازین قول مستنبط میشود که پیش مجاور جدوار را آنجا  
سمیت دارد که باعث اذیت کوسفندان میگرد و مگر آنکه گویم  
سمیت در گیاه آن باشد نه در پیش آن و این بسیار درست  
و این ماسویه میگوید که جدوار دوا بیت هندی که نافع است  
از برای دویه قتاله و با پیش در یکجا میروند و قوت پیش را  
باطل میسازد این بود آنچه پان نمود از اختلاف اقوال

منبت جدوار که بنظر فقیر رسیده و شنیده بود و شاید  
خلاف دیگر نیز شده باشد که ندیده و نشنیده اما حق<sup>آنست</sup>  
که جدوار در اکثر محال و مواضع می‌رود و بایش و بدون<sup>بیش</sup>  
حتی محال خراسان خصوص حدودی که سمت مشرق<sup>یک</sup>  
باشد چه از جمعی شنیده که در کوههای قیستان که واقع<sup>است</sup>  
میان مشهد مقدس و تربت کیه جدوار بسیار می‌رود  
اما جدوار آن کوچه و کم رنگ و بیفیدی مایل است  
و اثر و تریاقیت او بسیار کم است اما آنچه در تربت می‌رود<sup>ید</sup>  
بسیار بزرگتر و بهتر و رنگین تر است از آنچه در هند<sup>می‌رود</sup>  
و اثر و نفع تمام بر او مرتب میشود و کمال تریاقیت دارد  
و آنچه در هند یافت میشود بهتر است از آنچه در جاهای  
دیگر می‌رود و این هندی نیز مختلف میباشد چه جدوار  
در اکثر محال هندی باشد و جدوار بعضی از محال هند که  
بحدود تربت نزدیکتر است و مشک نیز در آنجا یافت میشود

و لطیف و جامع اختیارات از قول مؤلف تقویم الابدان نقل  
کرده از شیخ که طبیعت او گرم و خشک است در درجه سیم و این  
قول صحیح و بصوابی است زیرا که جدوار این مرتبه و درجه  
حرارت و پوست را دارد و این که حرارت او لذت و لذت<sup>است</sup>  
و در خوردن و چاشنی حساس است و حرارت او فوین شود و بجهت<sup>آنست</sup>  
که بحرارت غریزی نزدیک است و مشابهت و مناسبت تمام با او دارد  
لذا موجب تحقیق و تریاقیت او و مفرح و مقوی قلب است و قول  
صاحب نیاز که گرم و خشک لطیف است شعر منیع<sup>است</sup> و احتمال  
دارد که مراد شیخ نیز از اینکه در ادویه قلیه گفته که حرارت او مفرط  
نیست همین معنی باشد و بنا برین توجیه این قول با قول دیگر  
شیخ که مؤلف تقویم الابدان نقل کرده که در درجه سیم گرم و<sup>خشک</sup>  
ساقی نیست و جمع میشود فصل دوم در منبت جدوار و بیان  
اختلافات اقوال در آن بدانکه در منبت جدوار خلاف بسیاری  
کرده اند بعضی میگویند که کوه عظیمی در هند هست که در یک طرف

آن جدوار و طرف دیگر پیش میروند و از جمعی تجار و متردین  
 حدود مشرق چنین شنیده که جدوار در کوه تبت میروید و از  
 انجا بجا های دیگر میآورد و قنای آنت که از انجا بجا و آقا  
 با طرف میبرند و بعضی گویند که منبت جدوار و پیش یکست  
 و در یکجا میروند و کمال اتصال یکدیگر دارند و پیش که با جدوار  
 میروید در آن موضع مضرت نمیرساند و اگر از انجا بجا میگذرد  
 کتد سمیت هم میسازد و شیخ در ادویه قلم میگوید که جدوار  
 و پیش یکجا میروند و گیاه پیش مجاورت جدوار ضعیف  
 بر تبه که شاخ و برگ نمیکند و بارور نمیشود و این قول شیخ  
 دلالت بر بطلان اثر پیش نمیکند چنانچه اکثری از اطباء فیه اند  
 و سند خود ساخته اند چه ضعیف که داند باطل نمود  
 اثر را لازم ندارد و صاحب اختیار آن نقل کرده که در هند  
 بغایت عظیم که او را فراجل خوانند یکطرف آن اهل هند  
 و طرف دیگر اهل قتا و جدوار و پیش هر دو در انجا در یک موضع



بهر از جدوار سایر محال هند است و در قنای و اثر تردید  
 بجدوار قنایست چنانچه مشک این موضع نیز تردید خطا  
 بجهت قریب جوار و آنچه در خراسان و سایر محال میروید  
 زبون تر و اثرش بغایت ضعیف است چه خوبی و بدی <sup>دو</sup>  
 و سیوه و گیاه بجهت قنای آب و هوا و زمین آن موضع  
 یکچند در یکجا بسیار خوب شود و اثر و وقع بسیاری بر اثر  
 میگردد و در مکان دیگر چنان نمیشود مثل ریوند که مشخص  
 و محقق است که پنج راس است و فقیر خود مکرر کند و در  
 و از قنای آب و هوای زمین چنین است که ریوند انجا در  
 خوب است و اثر و وقع بسیاری بر او مترتب میگردد و بر ریوند  
 دیگر محال خراسان و عراق این اثر مترتب نمیشود و بعضی  
 از محال خراسان که سمت مشرق تر دیگر است ریوند انجا  
 و نیک تر از ریوندهای سایر مواضع است و بعضی همین  
 ریوندهای خوب خراسان را آب ریوند چینی میگویند

تازنیکین شود و بدل حبیبی سفید شدند و آن بیوند غیر حبیبی را  
 خون بعضی اوقات بجهت دفع بعضی از علتهای که عارض می‌شود  
 بخورد و او میدهند ریوند اسی گویند فصل سیم در بیان  
 نیک و بد جدوار و فرق میان خالص و مغشوش آن بدانکه  
 جدوار بنفش و سیاه و سفید و زرد می باشد اما جدوار خوب  
 اعتمادی قناری است که جوهر او بغایت صلب و سخت و طعم او  
 تلخ می باشد و چون بسایند رنگ او بنفش صاف مایل <sup>بسرخی</sup>  
 باشد و این خطای نیز متغایر است در بزرگی و کوچکی و پارس  
 رنگ و کمی رنگ هر چه بزرگتر و رنگین تر است بهتر است و رنگ  
 جدوار هندی مایل بسایه است و هندی نیز مختلف است  
 آنچه سیاه تر و سخت تر است بهتر است و اگر با غایت سیاهی  
 مایل سرخی باشد نزدیک قناری است فقیر بعضی از جدوار  
 هندی را باین وصف دیده و تجربه نموده نفع و اثر تمام از  
 ملاحظه کرده ممکن است که این قسم جدوار از موضعی باشد

که بطرف قوت نزدیک چنانچه قبل ازین مذکور شد که محلی از آنجا  
 هند که مسکن جدوار هر دو را یافت میشود قریب است  
 و چون جدوار دوایت بغایت غریز و شریف و خوب بسیار  
 کم است بعضی اوقات جدوار هندی را بقمه یا بقمه و نمل  
 یا بکل زبان بقفا و مثال آنها رنگ میکند و بجای خطای  
 می فروشد و گاهی بچهای که مشابهت با جدوار دارند  
 رنگ کرده بعضی جدوار میدهند و بعضی اوقات نیز بعضی  
 از اقسام پیش از آنکه در شکل شبیه جدوار است در شیر کاه  
 می جوشانند تا سمیتش کم میشود و رنگ کرده عوض جدوار  
 می فروشد و اگر چه بطریق متبع فرق میان جدوار <sup>اصل</sup>  
 و خالص و بدل و مغشوش ظاهر است اما باز بنا بر احتیاط  
 که مبادا اشتباهی واقع شود جدوار را مستقیم تجریم می آید  
 یعنی باید بعد از تجربه و امتحان که خاطر از خوبی و ترافیت  
 و اثر و نفع آن جمع کرد استعمال نمایند و فرق میان جدوار

رنگ کرده و اصل چند روش است یکی اینکه آنچه رنگ کرده است  
تکثیر بر روی ظاهر میگردد و بدون ساییدن اندک بر طبق  
که نظام او بر سر رنگ او سرتیبت و بارچه میکند و اگر در  
آب اندازند آب رنگین میآورد بر رنگ آنچه باور رنگ کرده اند  
گاه بنفش و بعضی اوقات مایل بر خرمی و گاهی رنگ کل زبان بقضا  
و فرق دیگر آنکه ظاهر جدوار رنگ کرده بسبب جوشانیدن و  
خشونت و درشتی و ناهواری و چیز و شکنج بهم میرساند و اصل  
رنگ کرده در غایت نرمی و صفا و هواری می باشد و برضا  
بصیرت اینمغز پوشیده نیست و فرق دیگر بهتر از همه کس که بر کس  
شخص و ظاهر میشود و آنست که جدوار را بشکند و در نایاطن  
ملاحظه نمایند که رنگ جمیع اجزاء باطن و مساویست و اختلافی  
ندارد اصلیت و اگر بعضی از اجزاء که نظام تر و یکبارست نکشند  
و بیشتر و بعضی که بیاطن تر و یکبارست و زبون تر است و رنگ  
اما فرقی میان جدوار و پنجهای مشابه را بر هر کس که اندک هو

و شعوری داشته باشد و مکرر ملاحظه جدوار نموده باشد  
پوشیده نیست چنانچه در همه اوصاف آن شکل و حجم و سمیت  
و صلابت و وزن مشابه جدوار نیستند هر چند در بعضی  
حالات او را شبیه ساخته باشند و فرقی میان پیش و جدوار بسیار  
ظاهر است چه پیش کوچکتر و باریکتر از جدوار است و رنگش شرح  
و بعضی گفته اند که زبان بران گذارند اگر زبان را بسوزانند  
و احداث حرقت نماید پیش است و الا جدوار و این در صورت  
که حرقت و سمیت پیش بسبب جوشانیدن با خفیا ایندک  
در شیر گشته بقیه مانده باشد و اگر حرقت و سمیت او را کم  
نکرده باشد موجب قایله لب و زبان بلکه هلاک است  
چنانچه مدتی قبل ازین شخصی در نزد باین خواستگان  
بعد از حشیدن لب و زبان او دم کرده بعد از ساعتی  
و دم بجاق و کلونیز رسید و هر چند علاج کردند مفید نتفتاد  
هلاک شد و اگر سمیت پیش را بجوی گرفته باشد که اصل

و سمیت آن نمانده باشد با امتحان زیادتی نیز تفرقه نمیشود بلکه  
 ننگ و حجم اگر مشخص شود معنای المقصود و الا با امتحان اصلی جداوار  
 که بعد از این مذکور میشود تمیز نمایند فصل چهارم در امتحان  
 اصلی جداوار آنچه مذکور شد فرق و امتحان دنگ کرده و دنگ  
 ناکرده و اصل و غیر اصل بود اما تجربه اصلی جداوار که ترافیت  
 و عدم ترافیت او درجه مرتبه است باین معلوم میشود که زهری  
 از زهرها هر یک باشد و اگر میشن باشد بهتر بخورد و خروشی  
 و گفته اند که اگر این امتحان در خروشی و صحرای که عبات  
 از قفا و است و بفارسی تند و بری تندج گویند واقع  
 بهتر است چرا که فراج او خوشکتر و محکمتر است و بهتر است که چنین  
 نمایند و پیش از بخورد او داده جداوار را فی فاصله از عقب  
 آن بدهند اگر دفع سمیت آن زهر نماید جداوار خوب افتاد  
 و الا خوب نیست مشروط بآنکه آن پیش از پیش از آن بکبار دیگر  
 امتحان کرده باشد و خروشی دیگر اگر کشته باشد مقدار قاتل

پیش را مختلف گفته اند بعضی نیم دانک و بعضی یک دانک از  
 یک دانک خلاص شود بهتر و قد شریت جداوار بود دانک  
 نیم شقال نیز گفته اند و اولی آنست که اگر تقابله بود دانک نماند  
 و اگر بحسب اتفاق از روی اشتباه با خود دیگر شخصی از پیش <sup>افون</sup>  
 قدر قاتل خورده باشند جداوار را باین شخص دهند اگر دفع مضرت  
 و سمیت نماید خوب و اعتماد است و الا نه مقدار قاتل افون  
 در فراجی که بسیار ضعیف و بسیار قوی و مقدار با فون نباشد  
 دو درهم طبی است که یک شقال صیرف باشد چه محقق و مشخص  
 که مقدار قاتل از افون در اشخاص مختلف است گاه باشد که  
 در بعضی فراجی ضعیف که اصلا افون نخورده باشد دانک  
 بلکه یک دانک کشته باشد و در بعضی دیگر که قوی یا مقدار باشد  
 سه شقال و چهار شقال بلکه ده شقال نیز نکشد حاصل شود  
 آنکه اگر قد شریت جداوار با زهری از زهرهای کشته و مقادیر  
 نماید و دفع مضرت و فایده آن گندان جداوار خوب و اعتمادی

DOCTOR  
CARO OWEN MINASIAN

والآن امتحان دیگر اینکه اگر پیش از زبان و لب ساینده باشد  
و از آن سوزش و جوشش زیاد عارض شده باشد بعد از  
مالیدن جدوار و اندکی خوردن بزودی دفع اذیت و آزار  
اعتماد است و الا فلا فصل پنجم در منافع جدوار که متعلق  
بدفع و از آل سبوم است بدانکه منفعت او درین باب بسیار است  
شیخ ابوعلی در قانون وادوی قلمت میگوید که تریاقیت جدوار  
که دفع سموم آن میشود بمشایلت که تمامی سموم حار و بادی  
مشرقه و ملدغه زبان دفع میشود حتی خوردن پیش از آنکه قوی  
سموم شرابه و گزیدن افعی که بدترین سموم ملدغه است  
می نماید و همگی اطباء باین قایلند و تجربه درین باب نموده اند  
از جمله تجارب که نقل کرده اند آنست که در بلده ملتان شخصی  
نیم مثقال پیش خورده بوده همان دم زبان و لبهای او درم کرده  
چنانچه از حلقه بلند و برآمده شده پیهوش گشته بود نیم مثقال  
جدوار اصلایه کرده باین کاسه شیر کا و با وادادند بعد از

ساعتی شروع در قی نموده با انواع رنگهای بسیاری کرد و از راحیه  
آن فی اکثر حاضرین و نزدیکان را صداع شدیدی عارض گردید  
بعد از لحظه با نقی کردن افغانها بعد از فرو نشستن قیحا  
بر او غلبه کرده بخوابفت در حین خواب بسیار کرد چو  
بیدار شد غذا طلب نمود و از آن زهر قاتل خلاصی یافت و شخصی  
تیر در محلی از محال سیستان که از کرم سیاحت و مارهای گشته  
در آنجا بسیار است ماری که زید و قریب به لاکت امرحالی روی داد  
نیم مثقال جدوار اصلایه کرده را با پال شراب بخورد و او دادند  
از آن بلیه نجات یافت و همچنین در سایر زهرها نافع است دفع  
سمیت عقربها حتی عقرب جزاره که سمیت او از عقارب دیگر بیشتر است  
و دفع سمیت تیلا و سمیت امون بجدوار می شود و او را کلام شیخ  
و سایر طبنا که او را در آن تمامی سموم بارده و حار و مشرق  
و ملدغه نافع و مؤثر میداند چنین ظاهر مستنبط میشود که اثر  
و تقع او بصورت نوعی و خاصیتش در مزاج و کیفیت اثر آن



جدوار مشابره مزاج پیش واقفی است جدوار کرم است و مزاج پیش  
واقفی که متر جدوار در در جبر سیم کرم است و پیش واقفی در در  
چهارم و موافق قاعده کلیه اطباء که علاج هر مرضی بضدست  
یعنی اگر آن مرض از امراض حاره باشد بدواهای بارده و اگر از  
بارده باشد بدواهای کرم باید علاج نمود اگر رفع و اثر جدوار  
بمزاج و کیفیت محبوس بایست تقش در زهرهای سرد مثل سمیت  
ایفون بیشتر باشد و در زهرهای گرم چندان نباشد بلکه  
باشد و حال آنکه اثر و تقش در زهر و مساویت خارج از کلام  
ظاهر شد و غرض شیخ نیز از آن کلام که تریاق جمع همور است  
حتی پیش واقفی بیان همین معنی است که اثر او بخالصت است کیفیت  
فصل ششم در منافع جدوار که متعلق است تقویت و تفریح قلب  
دین باب نیز نظیر دارد شیخ در قانون وادویه قلبیه میگوید که  
جدوار از مغزات قویه و مقویات عظیمه است و اکثر اطباء نیز  
باین معنی نموده اند و چون تقویت قلب موجب زیاده و تولد روح

لذا سبب فرج میگردد و چه هرگاه روح قلبی زیاد شود منبسط و سیل  
نظام نموده فرج حاصل شود و قلب که هفت کرد از امراض قلبیه  
بر طبیعت سهل و آسان باشد خصوص که اسباب این امراض  
برودت باشد مثل فشردگی و طپیدن دل و عش و سار و مرهمها  
سرمه که بسبب سردی مزاج ماز فی قلب دیده باشد هرگاه بکدام  
یاد و اندک از او اصلاحیه کرده در شربتی از شرتهای تقوی قلبیه  
مثل شربت کاوزبان و شربت بادرنخویه و شربت اوردیشم  
هرق از عرقهای مناسب کلاب و عرق کاوزبان و عرق باد  
حل کرده میل نمایند بایست نافع باشد مشروط بآنکه مقویات  
بدنی دیگر نیز بکار برده از غذاهای مضر و مضعف احتیاج  
نموده از اعراض تقسانی نیز احتراز نمایند و باید دانست که  
اگر سو مزاج قلبی ساذج است یعنی محض مریض کیفیت است و خلط  
و ماده با او نیست بدون شفته و مهمل همین جدوار با شربت  
و عرقها کافیت چند روز مداومت بالکلیه رفع میشود و اگر

و اگر سبب مزاج خلط و ماده باشد اول مقتضی بدن از آن ماده  
بدوهای مناسب آن خلط موافق وقت و سن و عادت و مزاج  
باید نمود آنگاه بعد از موت جدوار مشغول گردد بدو چنانچه  
تقویت و تقویر قلب بکند مع فساد و عفونت هوا و دفع  
و باین می نماید و دل و بدن و اعضا و شریک را از  
نگاه می دارد مثل تریاق و کل مخوم که درین باب نافعت بلکه  
منفعت جدوار در وقت پیشتر از تریاق است بحسب آنکه  
هر چند اثر تریاق بصورت و خاصیت است اما کیفیت مزاجی  
نیز تاثیر می هست چون حرارت تریاق زیاد از جدوار است  
مگر است از راه زیادتی حرارت و جزی که در پس جدوار  
و فی الحقیقه این نوع و اثر جدوار نیز تقویت قلب است  
و دل که قوت یافتند قبول آفت و عفونت هوای و باین  
نمیکنند بدن و سایر اعضا را نیز محافظت نمایند و همچنین  
جدوار در تمامی و همه خواهد کرد و خواه سرد باشد و

سردا که اثر او بر اینست بکینیت و هم می تواند بود زیرا که ماده  
آن را بحرارتی که دارد تحلیل میبرد اما در ودهای گرم  
او از راه کیفیت نمیتواند بود بلکه از راه تریاقیت و تقویت  
روح و قلب بدن خواهد بود و بر مکرر تجربه رسید که  
درمهای حار تنوع کرده تا آنکه در ابتدا بطلا نمودن ردع و  
اشها تحلیل میکند و در ودهای که سردا که نیست در اینجا  
نیز تنوع میدهد و منجر میازد و سبب اتمام اینها تریاقیت و طاعت  
طبیعت است در امور ضروری و چون حرارت او مشابه حرارت  
عری و مناسب است چندان محسوس و ظاهر نمیگردد  
و تریاق خطایی نیز با جدوار درین امر شکیست تا آنکه ظاهر  
نیز این و را اطلاع می نمایند و کمال تنوع میکند اگر چه این فصل  
در بیان منفعت جدوار در مفرج و تقویت قلب است و در  
مقام ذکر تنوع او در او دام مناسب بود اما چون بیان نمود که این  
این اثر نیز منوط بر تریاقیت و تقویت قلب و طاعت طبیعت است

این مناسبت مذکور شد و الا مقام ذکر این در فصل بعد بود نکته  
 در باب زیاده قوت و مناسبت جدوار بقیه اند و آن نیست  
 که چون جدوار بحسب شکل و صورت مشابهتی با قلب دارد و هر دو <sup>تقد</sup>  
 صنوبریت و مخروطیت دارند ممکن است که این مشاکلت و مشا  
 سبتیادتی تقع و اثر او شده باشد فصل هفتم در بیان باقی فوائد  
 و منافع جدوار در سایر امراض و اوجاع سوای از آله و تقویت  
 و تفریح قلب که درین دو فصل بیان شد بدانکه جدوار در اکثر  
 امراض بارده نافع است خصوص در مرضهای سرد و دماغی که از راه  
 کیفیت و ضدیت مزاج نیز کمال تاثیر دارد زیرا که مزاج دماغ سرد  
 و تراست و مزاج جدوار گرم و خشک و معالجه امراض نایز قاعده  
 کلیه طبایب و اهالی میشود که مجرای مخالف آن مرض باشد چنانچه  
 بان شد پس جدوار هم از جهت تری یافتن و تقویت قلب و اعضاء  
 و هم از راه مزاج و کیفیت بدین دو جهت درین قسم امراض نافع  
 و تاثیر او پیش از تاثیر سایر دواهاست و از جمله امراض دماغی که

که جدوار در آن بغایت نافعت صریح است تا آنکه در صریحی که ماضی  
 اطفال میشود و ام الصبیان کوبیده هرگاه از سردی باشد کمال  
 فایده دارد مگر تجربه کرده نیم دانک او را ساییده در شیر مادر طفل  
 حل کرده داده دفع آن عارضه شده و دیگر سکنه بلغمیه و رعشه <sup>لغوه</sup>  
 و خدر که عبارت از بی حوش شدن اعضا و دست و پا است و امثال <sup>استهلا</sup>  
 از مرضهایی که سبب آن برودت و خلط سرد باشد بغایت مفیدست  
 و در فایده بلغمی نیز کمال فایده دارد و هم از جهت ضدیت هم از راه  
 تقویت قوی و ارواح و اعصاب و همچنین در دردهای که از سردی  
 باشد مفیدست طلاً کردن باروغن کل سرخ یا روغن بابونه  
 یا کلاب و اگر دو طانک از او را با کلاب ساییده بخورند دفع  
 او پیشتر خواهد بود و در دردهای دندان تجربه رسیده اگر بتدریج  
 عدسی ساییده بر روی دندان گذاشتند تسکین درد میکند  
 محقق نمائید که چون اکثر امراض دماغیه بدون ماده و خلطی <sup>شد</sup>  
 خصوص که موضعی مزمن و کهنه شده باشد زیرا که دماغ عضو

میکرد



عضویت رطب و قوی مواد از جهات بسیار که هر یک در محل خود  
مستور است بزودی میکند و کم واقع می شود که امراض دماغی  
بدون ماده عارض شوند و اکثر اوقات ماده این امراض خلط  
بلغم است یا سودا یا برین و لا شکی در دماغ بدو اها می که دفع  
و ازاله آن خلط می نمایند بحقیقتی سن و مزاج و وقت  
و قوت وضعف باید نمود آنکه باید و ار مد او مت نمود چنان  
در فصل سابق نیز اشاره باین معنی شده و مقدار وسط شربت <sup>جدوار</sup>  
درین امراض دودانک است یا شریتهای موافق بحقیقت وضعف  
مریض و عرض سن و وقت و عادت قد شربت مختلف میگرد  
گاه باشد که یکداندک کافی باشد و بعضی اوقات تا نیم مثقال <sup>ضرور</sup>  
شود پس منوط برای وحدن طریقت که بقدر حاجت و ضرورت  
و موافق اقتناء سن و طبع تعیین قد شربت نماید و با هر چه <sup>مستل</sup>  
داند مزوج و مخلوط ساخته بدهد و همچنین از برای تقویت  
باه در بعضی از امراض بهر نهایت مفید است زیرا که جدوار <sup>جدوار</sup> نیز برای



که بواسطت نماید آن بدن را برنگرد و بسبب فزونی ماده منویه  
سوی یاد قوه باه میشود گاهی با شیرک و یا شراب یا با بعضی از  
شرتهای مقوی میدهند و بعضی اوقات نیز با دواهای مقوی  
باه ترکیب یا همچون نموده میل نمایند و در او باجماع نماید  
بیز تجربه شد خوردن و طلا کردن هر دو مفید است و اگر بایک از  
از روضتهای مناسب دو عن قسط و دو عن کل سرخ و روغن  
سورخاج و دو عن با بونه یا کلاب حل نموده نماید اثرش <sup>بیشتر</sup>  
خواهد بود و از برای تسکین اکثر دردها خواه در ظاهر بدن  
باشد خواه در باطن که با کلاب و روغنهای مناسب است  
و اگر قدری ساییده با کلاب بنوشند اثر و نفعتش بیشتر خواهد  
بود و در او دام مغایر یعنی مردم بشت کوش و بن بران و زیر بغل  
اگر با سرکه بپایند و طلا کنند و هر را تجلیل رود و همچنین در <sup>نخاع</sup>  
بغایت مفید است و در ابتدا نخاع زیر با سرکه طلا کردن نافع است  
و بر زخمهای کهنه که گوشت فاسد و مرده داشته باشند قدری <sup>بکوند</sup>

و پاشند گوشت مرده را ز اینل نموده جراحت را با اصلاح آورد  
و در سینه کرده و مثانه در شیر و غلبه غلبه و غار خشک  
حل نموده بنوشند نافع باشد و در حبس البول در مثل شیر  
خیارین و تخم خرزهره یا شیر غار خشک ادرن مفید است  
و فرجه مثانه را نیز فایده بخشد مثل کرده اند که شخصی که  
شانه داشت و چهار روز بول او حبس شده بود قدری میاید  
بر پشت زهارا و طلا نمودند و در احلیل او چکانند و همانند  
بول او کشوده شد و بول بسیار آمد و از آن علت غلبه  
و در غلبه از اقسام استقامت که سبب عادت مزاج و کبدینا  
مده جگر و عروق ما شایع باشد یکدانک با سکنجین پیاده  
با زردی یا شربت دنیا و شیر و غلبه غلبه و غارین و شیر  
تخم کاسنی اگر بنوشند و بان چند روز مداومت نمایند  
فایده تمام بخشد شخصی را سده جگر بود و تر دیک بود که  
باستقامت انجامد چند روز با سکنجین پیاده میل نمود

سده کشوده کشته نکش که مرز شده باشد بر نلک اصل نمود  
و قویج که سبب سردی و نفخ باشد با مطبوخ مناسب مطبوخ  
از سداب و پونه و مرزبان و پنخ مرزبان و غلبه غلبه  
مفید است و از برای تب مزاج و تبهای بلغمی که مرزبان کشوده  
بعد از شقیه بدن با شربت های مناسب است کردن موافق است  
و اقل ایام مداومت هفت روز است و در درد معده بلغمی چند  
کهنه شده باشد بقدریک که اندک خوردن و مداومت نمودن نافع  
از مرده فاضل شمره منقول است که شخصی را درد معده بود و هر چند  
اقسام معالجات نمودند اثری نکرد مدتی بعد و از مداومت نمود  
با لکله زایل شد و اگر بر بواسیری که در و ورم داشته باشد  
نماند و درد با ساکن کرد و ورم را تجلیل برد از برای شایع  
وضع محل فایده تمام بخشد و ومانک را ساییده در آب غلبه  
یا آب طبله یا شیر غار خشک حل نموده بخورد و زن آفتاب  
و اندکی ساییده با سرکه رطوبت را آن آلوده کرده بر دارند و وضع

آسان گردد و در خفا و بطنی از خارج طلا کردن مفید است و در درد  
چشم بطنی چکاندن در چشم و در اساکر کند و اگر در چشم  
از صفر باشد بر پشت چشم طلا نمایند و در ورم پلکها را تخفیف  
دهد و برین قورص طلا کردن مفید است بدانکه اطباء هند نقل  
کرده اند که دین و اصد و پست منقوش است و حق اینست که زیاده  
باشد چه دفع هر سه یک فایده است و شک نیست که زهرها از  
صد و پست زیاده اند که گویم انزاله جله زهرها را بمترله  
لین فایده گرفته باشند و کل سوم را بمترله یکجزا ذکر کرده باشند  
و همچنین تقع او را از برای تمامی او را مر یک منفعت شمرده باشد  
و امراض مانعی را تماما یک صواب نموده باشند و درین صورت  
سخن ایشان صورتی بهم میرساند و بصواب تر یک میگرد  
و صاحب تقویم الابرار میگوید که جدا را حادثه قرص رود  
میکنند و دفع مضرت و اصلاح آن بیشتر از آن است و بغير  
این نظر نمیشد که در مضرت بحمت جدا نقل کرده باشند

و این نیز ممکن است که نسبت بجای باشد که مزاج ایشان بسیار خنثی  
باشد و از حرارت و پوست جدا و حقت و پوست تمامی عارض  
باشد و در این حالت تدارک ضررهای سرد و تر نمودن <sup>معد</sup> خوا  
بود مگر آنکه از قورص پوست اطراف قرص کرده باشد و درین وقت  
شیو آهن تا بناسبت و بدل جدا را شیخ و اگر اطباء مثل  
وزن او را زیاد گفته اند و ظاهر مراد در جایست و بحسب مزاج  
و کیفیت باشد بنجاصیت و صورت نوعی را که بدل او را در تریا  
و دفع زهرها تر یا قورص و مثال آن گفته اند و اینکه صا  
سهاج گفته که بدل آن در تریاقت سه برابر او را زیاده است  
نشاید و خلاف تجربه و عقل و دستور قانون است و چون این  
دوا در درجه سیم کم و خشک قدر شربت او را در دفع زهرها  
نیم مثقال و در سایر امراض تا دو دانگ قرار داده اند این  
تمامی ضایع و فواید جدا را که درین فصل ذکر شد و اگر اینها  
بجای معلوم شد فصل ششم در بیان دستور قانون ترک عادت

ایفون مجدوار بدانکه تبدیل ایفون مجدوار و ترک عادت آن  
 باساقی میتوان نمود بخوبی که از ترک ایفون مقدار ضعفی  
 در بدن و قوتها ظاهر نگردد بجهت آنکه جدوار بسبب تباقت و کیفیت  
 حرارت جمیع قوتهای بدن و حرارت غریزی را قوت میدهند  
 و چون حرارت غریزی قوت گرفت کمال زیادتی بهم میرساند و  
 و ازین زیادتی میل بظاهر مینماید و انبساط تمام حاصل میگردد  
 و اثرش بدماغ و سایر اطراف میرسد و موجب نشاط و نشاط می  
 که قایم تمام نشاء ایفون بلکه بهتر از آن باشد چه کیفیت جدوار  
 ذاتی و از ایفون عرضی است زیرا که بعد از ورود ایفون بدن  
 و اشتغال او از حرارت غریزی کیفیت برودت و پوستی که با  
 دارد از او ظاهر میگردد و طبیعت مدبره او این را بر طبیعت  
 که دارد تفرقی که طبع را از او هست از قلب و بدن و معدن اطراف  
 میرساند لهذا جمیع مزاج ایشان ضعیف باشد و الا از خود  
 ایفون احسان برودتی مینماید که محتاج پوشش میشوند و چون

ظاهر و اطراف سرد و متکاثف گردد و حرارت او بی مواضع میل  
 بباطن مینماید و از این جهت از این حرارت کما یاطن و میل بحد اجتماع  
 قوی و قلبی نماید و بعلت اجتماع و اشتغال میل بظاهر نمود  
 انبساط تمام ظاهر گردد و اثر آن بدماغ و اطراف و سایر اعضا  
 برسد و موجب نشاط شود اما چون این نشاء از انبساط حرارت  
 بواسطه زیادتی برودت ایفون و انبساط حرارت از خارج او لا بد  
 و اشتغال او در معدن و ثانیاً از باطن بظاهر منبسط شد  
 عرضی باشد و فرج جدوار که بسبب زیادتی حرارت غریزی و احتیاج  
 او در باطن میل نمودن بظاهر است یعنی چون ایفون بسبب  
 برودت برودت ایام حرارت غریزی را که میگرداند لهذا بدن  
 و قوتها را ضعیف و اشتها را که میکند و بشیره را از روتی  
 و صفای اندازد و قانون تبدیل ایفون مجدوار از آنست که بتدریج  
 هر روز بقدر خشک شدنش یا بیشتر از قدر خوراک ایفون کم و تعدیل  
 آن هر روز جدوار را اضافه نمایند تا برودت ایام مجدوار شما

قرار باید و هر دور قدر خوراك اينون جدا ر ميل نمايند و اگر  
خواهند كه جدا ر اهرم ترك نمايند باز تبديل بحال بقدر  
كه هر روز و وقت ترك اينون افروده اند درين وقت از  
جدا ر كم كنند تا خيزي از او نيز باقي نماند و باز دست برد  
اينون باساني ميتوان نمود و موجب ضي و مرض و ضعف  
و سستی نمي شود و وجه اين كه گفته ام ترك بايد تدريجى باشد نه  
ظاهر است چه اطباء اوقات را مثل طبيعت دويم ميدانند  
و ترك آن دفعه موجب ازدياد بسيار است خيا نچه مگر بلا خطر و آه  
نموده جمعي كه دفعه ترك كردند انواع امراض از در اعضا و  
واسهال و ضعف معده و غشيان و تنوع و ضعف و غش  
بتلا كردن بعد از رجوع بعادق اينون باز اگر آنها باقي  
بوده كه محتاج بدوا و علاج بوده اند و بعضي را نيز و ديديم كه  
علاج فايده نكرده عاقبت تلف شدند و وجه ديكر آنكه چون  
جدا ر كمال حرارت و اينون غايت برودت دارد و از هر يك

خلاف و ضد اثر ديكر است هرگاه برود را بام و در عرض ملك طبيعت  
عادت يلاز اينون نموده باشد دفعه جدا ر آن مثل كردن  
ضرر و آزار خواهد بود و بدین جهت تبديل تدريجى بايد نه فعي  
فصل نهم در تمامي قول در بيان پيش چون تفريق بين جدا ر  
بعضي از حالات پيش پيش از اين مذکور شد و بنا بر اين ديده كه تمام  
احوال او را بيان نمايد بدلكه در منبت پيش نيز خلافت نيز كرده  
بعضي ميگويند كه در شهرهاي گرمترهاى چين كه اهل اهل  
و هلهل كو نيد و قريب بسند است در آنجا ميرود و دين جهت  
او از اهل اهل خوانند و جمعي ميگويند كه در شهر بلاد چين ميرود  
اما آنچه در اهل اهل يافت مى شود قوی تر و بهتر است و مثل كرده  
كه اهل آن شهر لكه جمعي كه غريبايى نديكياه او را كه تلخ و بدمزه  
و شيريني دارد بطريق گاه و ساير سبزه ها در آن موضع ميخورند  
و مصرف نيز سازند و اگر از آن شهر دور شوند اگر هم بقدر صدف  
مانند و از آن مجوز نديگر قاتل است و بعضي ديكر ميگويند كه در

هند بسیار است خصوص در کوههای کشمیر که در آنجاها بیش از  
 میشود و از چین نیز مندی آورند و حق قول اخیر است و بعضی  
 در وجه تسمیه و بزره هلاهل چنین گفته اند که هلاهل عرب  
 هلاهل است و هر از زبان هندی مخف استخوان و هل بعضی گفته  
 چون از قوت سمیت که با باعث حرکت استخوان از موضعش  
 میکرد و لهذا او را زهر هلاهل گفته اند و بعضی زهر هلاهل  
 شیر بیش را می دانند که بطریق صنع بسته و جمع میکرد و مثل شیر  
 بتواعت و بعضی صنع قرون السبل و جمعی کلاه دیگر میدادند  
 و گفته اند که از سموم مشروب چیزی از این قوی تر نیست بوزن  
 هر دلی گفته اند است و گاه باشد که بحد بودی کشد و هیچ تر باقی  
 مقاومت با سمیت آن نمیکند و اگر شار آب بنواختن از آن خلاص  
 برض سال گرفتار گوید به آخر الامر بهلاکت رسد و گاه پیش قدم  
 بیم ذرع بلند میشود و برک او پهن و شبیه برک کاهوست و کیش کرد  
 دلت و شمش مثل تخم شبت و بخت از عالم کز کوچک و مزاج او

در غایت حرارت و پوست در درجه چهارم گرم و خشک است  
 و بدترین زهرهای گشته است یکدانه بلکه کمتر کشنده انسان  
 و سایر حیوانات است مگر پیلدین چین و سحر چین که میخورند و  
 نمی یابند بلکه موافقت تمام مزاج آنها دارد و بعضی پیش از قسم  
 میدادند و میگویند بکقسم او سفید رنگ و شبیه با کل الملک  
 غلیظ است و در میان سبیل هندی یافت می شود و او را قرون  
 السبل گویند و بر روی او سفیدی هست مثل کافور ساییده  
 و از عالم طلق در خنده و براق است و بدترین از آنکشت  
 و گاه در او صاحب عقده است و قسم دیگر سبز تیره که نقطه های  
 و سیاه و روی او افتاده و در شکل شبیه عا میران جنوب است  
 و قسم نیم زرد رنگ و گاه هاد ارد و شبیه به پنج فاری بداری  
 آنکشت میشود و این قسم بدترین اقسام پیش است این سموم گویند  
 که قسم اول را قرون السبل میگویند و بقدر بد و بر اثر نوعی  
 از سبیل میداند و رنگ او سفیدی مایل است و خواص از آنکه

بش است و در میان سبیل هندی یافت میشود و گفته اند که فسی از  
 بش است شکر قیبط شیرین و از خوردن آن نفث الدم آمدن  
 لعاب از دهان عارض میگردد و سمیت آن از سایر اقسام بش است  
 و اطباء هندی میگویند که بش شائزده قسم میباشد و هر یک از  
 مخصوص دارد و تمامی را ملاحظه و تجربه کرده ایم و حکیم علی  
 کیلانی در شرح ادویه مفردة قانون میگوید که جمعی از هندی  
 که مابین کشمیر و هند مسکن دارند پکانی از استخوان سگ و گاو  
 و خر و گوز و سایر حیوانات می تراشند و با این گیاه که  
 در آن کوهها بسیار است مکرر آب هندی و به تیر نصب میکنند  
 تیر را به کس زتند و قطره خون بیرون آید بپرد و تا وقت  
 او از حیوانی که این پکان را از استخوان او ساخته اند نماید  
 و شایع مذکور میگوید که مکرر من آنجا عت با آن تیرها و پکانها  
 دیده ام اگر چه عقل صدیق این قول نمی نماید اما چون بسیار  
 غریب و نقل نموده الهدهة علی را وی اما منافع بش خیاچه

انقل شیخ و اکثر اطباء ظاهر میشود که اگر بر ریح و بی و خدام  
 طلا نمایند بغایت نافع است اما چون سر ریح المقود و دیگر  
 الخطر است نهاده از یکدانش طلا نمایند و زود از آن بکنند  
 که مضر است بر سنان و همچنین بجهت خدام جوارشی میارزند  
 بر ریحی میگویند و پیش از جمله اجزاء اوست و فسی و در  
 مطالعات خدام و قیابا و نیات مسطوریست و بخور بخور  
 میدهند بغایت مفید است و در میان پیش موش  
 چون تقریب جدا از سبیل شد و این پیش موش نیز با پیش موش  
 و دفع سمیت او می کند لازم دید که مجلی از احوال او را نیز بنا  
 نماید تا به واسطه و اثر او نیز بر هکسان ظاهر گردد و بدانکه صاحب  
 منهاج میگوید که پیش موش حیوانیت مثل موش که بر پا و با  
 فارة البش گویند و در بیه گیاه پیش موش مسکن میکند  
 و تریاق بش است و دفع سمیت او می نماید و شیخ در ادویه مفردة  
 قانون پیش موش و حاکمه میگوید که بوحا گیاه است که با پیش موش

آنت م

بش م

طهر کبایه که با او روید و با و ترقه ملک باشد یا نه  
و عظیم ترین تر یافتیم که پیش و منافعی که پیش از آن  
و برص و جذام است و از این بقیه است و اما پیش  
چون است مثل موش که در بنه کبایه پیش می آید است دفع سمیت  
پیش و سایر زهرها می کشد و جمعی را اعتقاد اند که بوحامین  
کبایه جد از است و دور نیست که چنین باشد و ظاهر احوال  
اکثری از اطباء نیز بر نیجه شمر است و بعضی را اعتقاد است که  
پیش موش در دفع سموم آن جزو اوردن و یا بقیه است  
در میان معنی فاد زهر بدانکه این لفظ فارسیست  
و در لغت عجم معنی دافع و مقاوم سم است چنانچه تر باق و نا<sup>2</sup>  
و به این معنی است بنابرین بحقیقت اطلاق تر باق و فاد  
بر هر دوی مفرد و مرکبی که مقاومت با سموم نماید میتوان آگاه  
اصطلاح اکثری از اطباء فاد زهر دایم مفرد که با تخم میوه  
نوعی بود و در آن مضرت و ازیت سموم محافظت نماید و تر باق

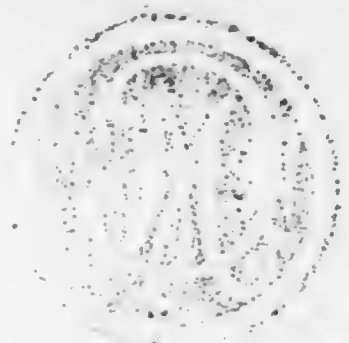
مرکبی است که همین اثر باشد مثل تر باق فاد و مشرود بطور  
اگر چه گاهی نیز اطلاق اسم هر یک بر دیگری نموده اند و بعضی  
از اطباء تر باق را از مرکبات بر غیر تر باق فاروق و فاد را  
از مفردات بر غیر فاد زهر حیوانی و معدنی اطلاق نمی نمایند  
و این دو اسم را مخصوص این دو دوا میدانند  
در بیان فاد زهر حیوانی و آنچه بدان متعلق است بدانکه فاد  
حیوانی در باطن اکثری از حیوانات مثل بز کوهی و گاو کوهی  
یافت میشود و بهترین اقسام او حجر المتبل است که از بز کوهی که  
که در کوههای شبانگاه فارس است میگیرند و گرد و پهن<sup>و مسطح</sup>  
می باشد زیرا که هر چه بسته شود بهمان شکل می گردد و اگر وقت  
فاد زهر این پشمی است چون بشکند پشم در میان او ظاهر<sup>شود</sup>  
و این قسم نیز متفاوت است آنچه پشم در میان آن بیشتر است  
بر روی آب است و آنچه در میان او کمتر باشد بر آب و هوایی  
نباشد و اکثر اوقات بر روی مصلی یا دانه او بسته شود و در وقت

پروتن آوردن از شکم بر بنای غم است بعد از رسیدن هوا  
خارج بان و سرد شدن بسته میکرد و صلابت و جبروت  
بهرساند و چون گفتن و کرمی و لاد در زمین می افتادند و خط  
نگاه میدانند و اگر چنین نکند در خارج آن فاذر خشک  
هم میرساند و می ترسد و این فاذر حیوانی طبقات دارد بعضی  
بالای بعضی و گاه هست که طبقه یا بعضی از آن شود و بعضی  
و مثل کوفه اند که تبدیل بر طبقات بسته میشود تا تمام و کامل شود  
و بعد از تمام شدن اگر آن بر فاذر شکار نشود و فاذر  
گرفته نشود و کرمی در شکم بر مسکون و بر و لاد فاذر را می خورد  
و بعضی اوقات فاذر را فاذر یافته اند که بعضی آن را کرم خورد و بود  
و در وسط این فاذر چیز دیشبه بخرما و آن چون مخلوطه  
اوست که بر آن بسته شده چه مشهور است که غذای بر فاذر  
سارست بعد از خوردن مار و احسان به تپان مشغول بخورد  
علف مخلصه که میدانند خلاصه بر زمین است میگردند و

بجای دوا و اربابطن او متکون می شود و آنچه محقق است  
که این دوا در شربدان یا بنی متکون میگرد و در نهرا و خیاخ  
بعضی اعتقاد است و این فاذر حیوانی در میند بر فاذر  
و بنایت بر کتمان فارسی میباشد اما اثر واقع فاذر شربانگاه  
شاید بقدر سه شتال آن بدل یک شتال این تواند بود و ظن قوی  
که بهیچ وجه بدلا و نشود و این جمع گوید که این دوا در دلا و  
کوهی نیز یافت می شود و بهترین اقسام فاذر هست و این گاو  
خوب قسم را رافعی را از سوراخ پرون می کشد و غذای خود  
میارزد بعد از احسان به تپان آن خرچنگ را که میدانند و  
از مسکون و موجب خفتا و است بخورد و بدین سبب این دوا  
در باطن او متکون میگرد و از منافع او آنست که اگر شخصی هر روز  
بدر نیم دانگ از او را بآب و بالای سنگ کارد ساید بخورد  
مقاومت با بنای سموم نماید و از مغز سموم را می گردود و  
حرکت خلط نیز نباشد و خیاخ از تر باق و مشروب این دوا



و بجز و دین نیز ضرر نمی رسد و بهترین فاد زهر شایانکاره که بکار  
علاج می آید آنست که دندک و سیاه مایل به سرخ باشد و بعد از آن  
ماشی مایل سیاهی و بعضی ماشی ایستاده اند و خصوصاً چشم  
بود که بر گوشه های او شل چشم موضع رخسند بود چه دلالت  
بر صفای جوهر او میکند و با این وصف هر چند بزرگتر باشد  
و دیگر آنکه اگر فاد زهر را با شیر بسایند دندک و سرخ مایل سیاهی  
اگر سبز یا سرخ یازرد یا میگون باشد بدست و بعضی اوقات از دندک  
و صبراف و دارا میسازند و بنوعی بر او شیره میگردانند که بر اثر  
خلاق اطباء مشتهر میشود درین وقت تفرقه خیال است که سوز  
با آتش سرخ سازند و فرو برند اگر مصنوع است و دسیاهی بر  
می آید و سوزن سیاه میشود و اگر خالط است و دزدی پرو  
می آید و سوزن زرد میگردد و اما منافع فاد زهر شایانکاره  
آنست که با وجود نهایت کمی خشکی در جمع مزاجها و انواع سهم  
خار و بارده و نباتیه و حیوانیه و معدنیه و گزیدن مار و فی



و عقرب و دندان گرفتن حیواناتی که سمیت دارند بغایت نافع  
و مؤثر است چه اثر او بخالصیت و صورت نوعی است نه بطبع  
و مزاج و اگر قدری از او را بسایند بر موضعی که مار و <sup>جانور</sup> فادک  
گزیده گزیده اند گذارند در دم تسکین درد نماید و از مزاج  
دهد و از جمله منافع او آنست که تقویت غریزی بقا  
نماید و اگر شخص را تصحاد را اول فصل بهار و اعتدال <sup>و بهار</sup> الیه  
قدری از او را بدستوری که مشهور است و بعد از آن بنماید  
بجود قوت تمام بخشد بهرته که اکثر اوقات آنسال اثر و  
وقت آن او را محسوس کند و در این اثر و نفع در تصحاد <sup>نفع</sup> وجود  
که این دو موافقت با مزاج ایشان داشته باشد با مزاج اکثر  
حیوانات بنا بر اقتضای سن مناسبند و بلکه ضرر عظیم  
میرساند و بیم هلاکت است و با مزاج بعضی از پران نیز که کم  
باشد موافقه ندارد اما با مزاج جمعی که کم و خشک <sup>سخت</sup> بنا  
و برودت و رطوبت را و غالباً باشد کمال مناسبت دارد و اثر

تمام و قوت بسیار می بخشد و قانون خوردن او آنست که اولاً  
قبل از شروع در خوردن آن دو اینجغ و سهیل خفیفه نمایند  
تا شقیقه فایده حاصل شود آنگاه اگر سال اول خوردن این دو  
باشد یکدانک از او را بگیرند و اگر سال دوم باشد دو دانک  
و اگر سیم باشد نیم مثقال و بهر نهائی نیم کوفته مابشره نبات  
سه حصه نموده در سه روز ناشتا فرو برند و از عقب آن فحشانی بگذرد  
بنوشند یا آنکه باین دوها ترکیب میل نمایند و فقیر دین ساله  
وزن دوها را موافق نیم مثقال فاذر هرگز ننماید اگر کسی بیشتر  
یا کمتر عادت نموده باشد موافق آن بهمان نسبت زیاده و کم نماید  
مثلاً اگر یکدانک از فاذر هر میل نماید آنک وزن او سایر دوها  
یکر دو اگر دو دانک عادت کرده باشد و آنک و علی هذا القیاس  
صفت دوها بی که مابین مثقال فاذر هر ترکیب میشود طباشیر سفید  
ضد سفید و وارید یا سفته از هر یک یک مثقال غیر از شکر یکدانک  
مثقال مشک خالص نیم دانک مثقال یاقوت اصل فاذر هر عود قاری

مصطکی انهریل نیم مثقال و دق طلا ده عدد و دق نقره پانزده عدد  
فاذر هر و جواهر با بانک سماق صلایه کرده اجزا را از هم کوفته  
و بخته مجموع را با بشره نبات مرشته چها نموده سه حصه کرده  
در سه روز ناشتا میل نمایند اگر چه مضرت فاذر هر بدندان  
در کتب قوم بنظر نمی رسد اما چون شهرت تمام دان که کمال مضرت  
میرساند احتیاط آنست که بدندانها نرسد و اگر با وجود این احتیاط  
بعد از خوردن بشیر کاویا آب کشینر مضغه نمایند بهتر باشد  
و غذا دوایام خوردن فاذر هر سه روز قبل و سه روز بعد  
تحتو آب با گوشت جوامر مرغ و گوشت شیشک و هیل و ذرا حب  
و قرقفل نمایند و شب شربت نبات با کلاب و عرق پدیشک  
بنوشند و دوایام خوردن فاذر هر ترک حمام نموده بحمام  
که حرارت حمام فاذر هر را بوق دفع میکند و غذا را بعد از ظهر  
میل نموده با احتیاط تمام باید بود که ثقل و فساد معدی عارض  
نشود و افلا تا پست و زهر بعد از خوردن فاذر هر از لبنیات و حبوبات



و غذاهای متنازع و آب سرد ملاحظه نمایند و همچنین دین <sup>از تمام</sup> موت  
واجب اجتناب لازم داشت فصل سیم در بیان فاد زهر معدنی که  
ادراج التیم گویند و زهر مکره و پاد زهر کافی گویند بدانکه فاد زهر  
معدنی منکی است که رنگهای مختلف می باشد زرد و سبز و بنفشه  
و مایل زردی و سفیدی و مایل برخی و سبزی و گاه <sup>نیک</sup> که چندی  
مختلف را یافت میشود و از بسیاری رنگها و اختلاف <sup>الوان</sup>  
برنگ بر طالع و شبیه میگردد و بهترین و آنست که از چین <sup>و تبت</sup>  
و کثیر و بلاد شرقی جنوبی می آوند و رنگ او زرد مایل <sup>به سفیدی</sup>  
باشد و در بلاد خراسان نیز یافت میشود و بعضی از قوما  
اطبا خراسانی را در قطع و اثر با چینه مساوی بلکه زیاده می دانند  
و بغدادی گویند که بهترین او زرد است و غیره که از بلاد خراسان  
می آوند و جامع کتاب منقذ الحکمه میگوید که افلاطون در کتاب  
جامع القوام نقل کرده که رنگهای این سنگ بسیار است بعضی از او  
زرد و بعضی اخضر و بعضی مایل بسبزی و بعضی مایل بسفیدی

و بعضی قطهای سیاه دارد و بهترین رنگها زرد صاف نیم رنگ است  
بعد از آن اخضر بعد از آن مایل بسبزی و آنچه میزان <sup>نیک</sup> است  
مثل آنها در قطع و اثر نیست بلکه فعل و اثر او ضعیفتر است  
و در طبع و قراح این سنگ خلاف کرده اند بعضی گویند که گرم است  
و بعضی سرد و بعضی معتدل و آنچه خواست و تجربه ظاهر شده <sup>است</sup>  
که حرارت بسیاری ندارد و با اعتدال مایلست و بیشتر او در درجه  
دوم است و مؤید این قول که با اعتدال مایل است آنست که در سطل <sup>لبن</sup>  
میگوید که رنگهای سنگ فاد زهر بسیار است زرد و اخضر و مایل  
بسبزی و مایل بسفیدی و بهترین او زرد است بعد از آن اخضر و بنفشه  
نرم است و کمال ملاست و در حرارت او غریب نیست و مؤید <sup>یک</sup>  
قول محمد بن زکریا را زیت که میگوید که پاد زهر سنگ است  
که طعم و حرارت و برودتی از فظا هر نمی شود اما منافع و خواص  
این سنگ بسیار است هر شود در کتب و خواص <sup>سنگ</sup> لا حجار میگوید که این  
فاد زهر بسیار شرفی المقدار و عظیم المنفعت است هیچ <sup>چیز</sup> بد آن

معدنه دفع و اثر با و نرسد و خاصیت او اینست که مقادیر جمیع سموم  
مفرد و مرکبه و حیوانیه و نباتیه و معدنه میکند و دفع سموم <sup>حکوم</sup>  
صاحب کشنده را مثل مار و افعی و عقرب و انچه مشابه اینها می باشد  
نی نماید و اگر کسی را افعی کند یا شد یا یکی از سموم قاتله بخورد او <sup>داده</sup>  
باشند و از ده جوازین سنک را بالای سنک با آب سرد بپایند  
و پیش از پراکنده شدن سم در بدن مبادرت نموده در آب سرد  
بدهند بفضل الهی نجات دهد و سم را از بدن بر شمع و عرق کشند  
و محمد بن زکریا میگوید که مقاومت عجیبی در دفع ضرر پیش از این  
سنک مشاهده نموده که از هیچ يك از ادویه مفرد و مرکبه قیافیه  
این اثر را ندیده و در نك این سنک که دفع پیش کرده مایل بر روی  
و سفیدی و جوهرش سیست و ریش ریش مثل زاج سفید بود  
و ابن جلیل گفته که سنک زرد سیست است که هرگاه بپایند و بخورند  
مقاومت با جمیع سموم کشنده حاره و بارده نماید و افلاطون  
در کتاب جامع الخواص در فصل فاد زهر گاهی میگوید که سم را

جذب نماید و شرایات و بدن را از او پاک و شقیه میکند و  
از سمیت خالص میا زد و پاک نمودن عجیبی که هیچ يك از جوهر  
تر یا قیافه غیر او این کار نمیکند و خلاص میا زد از هر سم قاتل که  
مبادرت در دادن او نموده پیش از انتشار و پراکنده شدن سم  
در بدن استعمال نمایند و همچنین قلع میکند دفع ظاهر بین  
درگزیدن جانوران و حیوانات سمی و اگر بپایند و بر موضع  
لسع هوام ارضیه پاشند سم را بر شمع دفع نماید و از منافع  
او آنست که در ضعف قلب و معده نبایات نافع است اگر بقدر یک <sup>یک</sup>  
از او را ساییده با ادویه مناسبه ترکیب نمایند و بدهند بجا  
مفیدست و در زالله غم و هم و توحش و مالتخولیا نیز نافع است  
و اگر بر پیش عقرب بمالند لسع او را باطل سازد و اگر کسی از به  
نیش سمومی فصد کرده باشد قدری را بپایند و بر آن  
موضع پاشند و ضرر نیاید و لیس طو گفته که اگر از باد زهر  
انگشتی بسیار نندود در دست کشند و همیشه با خود نگاه دارند

سموم باطاردند این انگشت را شری را که در غیرو میکند نمکند و سستی  
که در او این انگشت باشد اگر داخل طعانی کند که سمیت داشته باشد  
حالت آن سم را ضعیف و قوت لعل اگر میکند و مثل کرده اند که  
اگر در نینک و قوت که قرص رجب عقرب باشد و عقرب قبیله از او  
صوت عقرب نشنید کند و بر نیکین دان طلایی نصب نمایند و در  
کشد عقرب آن شخص مضرت غیر سازد و با و نزدیک نمیشود و همچنین  
با خود داشتن این اثر دارد و اگر این انگشت را با انگشتی که در  
شکل کرده و در دهن شایع کند و بکند نافع باشد و همچنین اگر  
بر موضع لدغ عقرب و هوام و طیارات و فوات السموم مثل  
در اترج گذاردند نافع و مؤثر باشد و اگر اوقات سنگها یافت میشود  
که کالی مشابهت با نینک فاذرهم اند و بجای او میفرستند  
و تفرقه چند وجه میشود یکی آنکه این نینک فاذرهم نهایت زهر  
می باشد و نینک بسیار خوبی دارد و دیگر آنکه در آفتاب گذارند  
عرف میکند بلکه گذاشته می شود و این عرف را اگر بخورد صاحب

و هندی است از او ذایل کرد و بعضی میگویند که امتحان آن چنان  
که بر طعام سموی گذارند اگر عرق کند فاذرهم است و الا بر آتش  
دیگر کنند آنکه بقدر وجود بسیارند و بخورد افغی هند اگر افغی را  
بکشد فاذرهم است و الا فلا و امتحان اصلی آنکه در یک روز سوم  
مشروب یا ملد و غده امتحان نمایند اگر نفع و اثر تمام از او ظاهر  
فاذرهم است و الا فلا و بدل این نینک در دفع سموم زمرج  
اوسط میگوید که طبع و مزاج سبز صافی مثل طبع و خاصیت فاذرهم  
و اثر او در دفع سموم نزدیک با اثر فاذرهم مقاومت با جمع  
کشد و حیوانات کزنده میساید قد شربت او نیز داورده <sup>خواست</sup>  
با آب سرد یا نبات یا عسل شمد یا شراب و افلاطون گوید که اگر  
کسی از هری از زهرهای کشنده داده باشند یا افغی بکشد یا  
قد شربت او را بخورد آن شخص هند بهر حال که آن سم رفته او  
بیز قوت کند و جذب از تمامی اعضا نماید و بدن را از آن  
پاک و خالص سازد و فضل او مثل فضل فاذرهم است <sup>مقرطیر</sup>

گویند که مردم در جمع سوخته فاقه است و هر جا آن سم رفته  
بتر برود و آن سم را از ظاهر بدن برود و از ظاهر بول دفع نما<sup>ند</sup>  
و سوی و از جواهر تریاقیه دیگری را این اثر نیست و خوب و بکار  
علاج و دوا می آید آنست که بغایت سبب و شفاف و نازک و صاف<sup>باشد</sup>  
و تیره و ناصاف بدست و بکار علاج نمی آید و اگر انگشت ترش<sup>بغایت</sup>  
نیکو در دست کنند با پارچه بزرگ از او در گردن بندند یا با خود  
دارند از ضرر گزند حیوانات این باشد و همان اثر و صفت  
انگشت فاذهر دای بخشد و اگر این شخص را جانوری از جانودا<sup>باشد</sup>  
کنده بگذارد اثر و ضرر آن مثل ضرر جانور است که سم و بغایت ضعیف<sup>باشد</sup>  
و زبرد صاف و نازکی نیز در قطع و اثر و قریب فرست است اما چون  
بیمت زیادتی پوستی که دارد و باین سبب شفاف تر و جواهر<sup>صاف</sup>  
تر است از دیگر اعتدال الخراف یافته ضعیف تر است و مثل او  
بدلی کوزن زمردی تواند بود فصل چهارم در بیان حجر الحیه  
بعضی گویند که همین فاذهر کافی است و جمعی گویند که غیر فاذهر است

و در نوع بود یک نوع معدنی که در معدن زبرجد یافت میشود  
و رنگهای مختلف دارد بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی خا<sup>کری</sup>  
و بعضی از او محطط و بعضی خط است و شکل نایلین مربع بزرگی<sup>باشد</sup>  
و از شقال زیادت نباشد و یک نوع دیگر حیوانی که از قنای<sup>افعی</sup>  
گیرند و او را با دزهر و مار مهره و باد مهره گویند و در مهر  
افاعی نباشد بلکه در قنای بعضی از افاعی یافت شود مثل<sup>عقد</sup>  
که وقت گرفتن و گرمی بسیار نرم و بعد از رسیدن هوا باو  
و سرد شدن شدن صلابت بهم میرساند و امتحان وی آنست  
که اگر بر جابه صوف سیاه بشدت تمام بمالند سفید کند و<sup>اشک</sup>  
دیگر آنکه در میان صحن چینه که آب لیمو داشته باشد گذارند  
حرکت نماید اما منافع و خواص او آنکه در جمیع سموم نافع است  
خوردن و با خود داشتن و بر موضع جراحت گذاشتن و اگر  
کسی را مار یا افعی گزیده باشد بر آن موضع گذارند بحسبید  
آنگاه مرتبه مرتبه شیر کا و بریزند تا امر سمیت در بدن با<sup>فت</sup>

جدا نمیکرد و جذبیم میکند و ذک شد را استخراج مییازد  
 بعد از جذب تمامیت آن بدن جدای شود و محافظت جالبی  
 گفته که هر دو نوع بجا احتیاج چسبند و این اثری بخشد و آن شخص  
 راست کوی که خود ملاحظه و مشاهده نموده شنیده ام و بنیادی  
 اعتقاد آنست که حقایق همین فاد زهر است و در باقی فاد زهر  
 میگویند که درین سنگ اختلاف نموده اند بعضی میگویند که معدن  
 و این ظاهر قهاسه و قوی میگویند که قرن حیات که حجرت دارد  
 و شبیه سنگ است اما سنگ نیست و بعضی گویند که در افنی  
 بزرگ یافت میشود و این جماعت نیز اختلاف نموده اند بعضی  
 سنگیست که در زهر افنی یافت میشود و طایفه گویند که در  
 افنی میباشد و جمعی بگویند که سنگیست که در دل کاه و کوه  
 یافت میشود الحاصل که سخنان مشوش مختلف نقل کرده  
 و متوجه فاد زهر فارسی حیوانی که بغایت شرمناک نشد  
 و حق و صحیح آنست که در باقی فاد زهر پان شده با اسم

در پان مومیایی و این با مشق است فصل اول در اقسام  
 مومیایی بدانکه مومیایی سه نوع است اول خیریت مثل زفت که  
 سیلان می نماید و بعضی کوهها و چون دست و پنجه در دست  
 قریب باشد و بوی زفت مخلوط بقیه میکند و گاه باشد که بر فاد  
 سیل و باران پان آمده و در آنست که آن کوه یافت شود و  
 گویند مومیا اسم یونانی است از برای جسمی سیاه که شبیه غیر  
 و زفت است و در سواحل دریای مغرب یافت میشود و در حاک  
 اصطخر فارس نیز می باشد و مغان که از سقف آن آب سیاه  
 سیلان می نمایند و داخل ظرف میشود که در زیر آن نصب  
 و در آخر هر سال جمعی با که بجهت ضبط و محافظت آن تعیین  
 نموده اند میر و خد و آنچه را بته آب نشسته بیرون می آورند  
 و جمع نموده میشوند و خالص میگردانند و ضبط می نمایند و در  
 سابق هر سال قریب صد و پنجاه سال جمع و ضبط میشد و در  
 وقت قلیلی بعل می آید و آن ماسر و به گویند که مومیایی از خیمه

در بعضی کوهها مثل چشمه نفت فقیر و معدن مشهوری در فارس  
 نیز دارد و بعضی گویند که مومیای معدنی دارد در حوالی مغرب  
 و اثر و خاصیت او قریب بمومیای فارسی است و دستقورید  
 میگویند که مومیای از چشمه نصبت در قمر دیا که از آنجا میچو  
 و موج دریا او را بکنار می آورد و بعضی از اوصاف و خالص  
 و بعضی بوی زفت مخلوط بقیر میکنند و شیخ در قانون میگوید  
 که مومیای مثل زفت و قیر مخلوط با هم است و بطبع آنها تر است  
 اما منافع مومیای بسیار است و منافع آنها که مومیای در درجه  
 دوم گرم است و بعضی گویند در درجه سیم گرم و در درجه  
 دوم خشک است و جمعی گویند خشکی او زیاده بر گرمی است و بعضی  
 گویند خشک است در درجه اول و گرم است در درجه دوم  
 و خشک است در اول درجه دوم و نوع دوم از سنگ سیاهی است  
 سبک وزن که سوراخهای کوچک بسیار دارد مثل بعضی از سنگ  
 چون این سنگ را بشکند این دوا ظاهر شود و اگر در روغن  
 زیتون

میوشا تمام آن از چشم آن سنگ بیرون آید و این سنگ  
 در وقت باران در اکثر ولایات خصوصاً مصر و شام و یمن  
 یافت میشود و فقیر میگویند که دور نیست که این نوع داخل  
 اول و هر دو از یک نوع باشند و درین سنگ که سوراخها دارد  
 جا کرده و این سنگ بر فاقه باران و سیلاب از کوهها نیز  
 و بدست مردم رسیده گمان کرده اند که نوع دیگر است و این سنگ  
 حاصل می شود و نوع سیم مومیای حیوانی است و این در مصر  
 بسیار است چه عادت اهل روم در زمان سابق آن بوده که  
 بر بدن مردگان غریز عظیم المقدر بعضی از دواها که حفظ  
 اجساد موتی و جامهای ایشان از عفونت معیاند و نمیکند از  
 که بزودی متعفن و متفرق گردند بمالیده اند بعضی را  
 اعتقاد آنکه همین صبر و صل است و جمعی گویند که دواها  
 دیگر است که این کار میکرده و تقه های بسیار نیز داشته و ما را  
 علم بران دواها نیست و بسبب این دواها تنوع و اثر مومیای او



شربت میکرد و آنچه را در زمان قدیم چنین کرده اند کمال پرو  
 می آورند و با طرف برده میفرستند و این نوع را چون از قور  
 پروک می آورند و میانی قوری میگویند و بافتاد اهل دم  
 و بعضی از عوام ضایع بسیاری دارد و بر مویای خوب بعدی  
 ترجیح میدهند و این حرام مضرا از سر گرفته تا با آن عضو  
 باشد بمبلغی حظیر خرید و فروخت نمایند اما حق و واقع  
 که هیچ کاری آید نه کار خوردن و نه مالیدن چه استعمال<sup>استعمال</sup>  
 مردگان خصوص از کفار با وجود حیثیت از چیزهاییست که  
 اصلا منع ندارند بلکه ضرر رسانند زیرا که خوردن استخوان<sup>انسان</sup>  
 موجب عجز و سستی قوتهاست و قوت با صور را بنای ضعیف میکند  
 و اگر قدر بسیاری از ذو خورده شود موجب کوری گردد و مایند  
 بد مویای کانی و قفر الیه و از و بهر است فقیر در که معظمه  
 مقداری از همه اعضا تحصیل نموده بود مگر بجز بکره آری  
 از او نیافت و اصل استعمال و شهرت این حرام میشود آن<sup>آیه</sup>

که جمعی از اخبار یهود و اعلام نصاری و مجوسی که خود را داخل  
 اسلام نموده بودند و هنوز بر ادیان خود باقی بوده اند  
 در اذهان ملوک و حکام زمان از کلام نشان این معترض  
 تمام یافته بود که در زمان سابق حکماء حاذق و دویه الهیه که  
 ضایع عظیم دانند و ما را علم بآنها نیست بر اجساد مردگان  
 می مالیدند و اثر آنها باقیست هر کس استعمال نماید عمر او در<sup>ان</sup>  
 میشود و کمال قوت می یابد و بلاها را سلب و قهار را جلب<sup>میکند</sup>  
 و از ضعف و سستی خلاص میگردد و قول دیگر در باب مویای  
 انسانی حدالسنة و افواه مشهور و در بعضی از کتابهای فار<sup>سی</sup>  
 که اعتمادی بر آن نیست مطواریست و آن قول اینست که مویای  
 انسانی را با بطریقی میگیرند که بر شخصی سرخ موی که بود چشم<sup>او را</sup>  
 سفید رنگ مارد و افقی را مسلط میبازند تا اگر اعضای  
 بگویند و دم کند و پیرا نگاه سر و زبان شخص را سرازیری  
 آویزند بعد از سر و زدن تا بوقی از آن بکینه میگذرانند و جمیع<sup>بدن</sup>

اودنابوت را صبر ستو طری وصل میماند و سر تابوت را  
 مستحکم میسازند بعد از آن فضای مدت دوازده سال  
 سر تابوت را میکشایند و دیگر وصل و صبر میسازند  
 و محکم ساخته بعد از دوازده سال دیگر میکشایند و بطریق  
 مذکور را بنعل و صبر میماند و سال سی و هفتم با جهل پیر  
 میآورد و بجای مومیای بکار میبرند و حق و مشهور و مسطور  
 در کتب قوم در باب مومیای انسانی قول اول است و همچو  
 این قول اخیر را قمار نشاید اما چون بنایت مشهور و غریب بود  
 مثل نمود و تعدادی میگوید که قومی در کوههای شام میباشند که  
 مومانی تر دایشان خیزت سیاه که از باطن در حتهای کهنه  
 پوشیده بیرون میآورند و در مواضعی که مومیای بکار برود  
 استعمال می نمایند باین مومیای چهار نوع خواهد بود معک  
 و انسانی و حشری و بشری مگر آنکه گویم که این بشری مومیای نیک و آقا  
 چون بعضی از آثار مومیای را از او مشاهده نموده بودند بدیدل

مومیای بکار برده اند و حشری نیز داخل معدنی است چنانچه بآن  
 نمود پس مومیای چنانچه مشهور است و نوع باشد معدنی و حیوانی  
 فصل دوم در بیان نیک و بد مومیای بدانکه چنانچه سابقا  
 ذکر شد انسانی هیچ کار نیاید و بعد از فارسی بگفتم مومیای در مکان  
 خاصی از کوههای بختیاری یافت میشود که فقیر را با نام <sup>خلیقا</sup> <sup>موم</sup>  
 آن را تجربه نموده اثر و وقع بسیاری از او دیده و سایر مومیای  
 که در کوههای دیگر یافت میشود متفاوتند بعضی از دیگری  
 و مومیای حشری اگر از همین نوع نباشد و نیز مثل سایر مومیایها  
 خواهد بود بهترین همه فارسی است که پوسته ملوک عجم و افشار  
 و مباحات میفرموده اند که چنین دواى شریف عظیم المقدیر  
 المنتفع در مملکت ایشان یافت میشود چنانچه پادشاهان روم  
 بکل محتوم و پادشاهان هند بهلیل کابل و پادشاهان چین  
 بر بوند چنین افتخار می نمودند و اندو نقل کرده اند که اول اطلاع بر  
 دوا باین نحو حاصل شده که یکی از ملوک عجم گفته اند که فرزند <sup>بوده</sup>

در میان کاه و حشیرا نیز نندازان غافل میشوند بعد از  
چند روز در غار کوهی که این دوا را در آنجا یافت میشود آن  
کاوی می یابند که مشغول خوردن و لیسیدن مویای است و بر  
در حوالی پوست او است و مشخص ظاهر میشود که در داخل بدن  
بوده که الحال بخارج آمد و جهت و تعب تمامی آنجا است <sup>میدهد</sup> مرده است  
و سعی تمام مینماید که او را صدمه میکشد موضعی که تیر خورده  
بوده قدری مویای در آن موضع بوده و سبب القیام آن جراحت  
و جبر شکستگیهای استخوان گردیده این مراتب را پادشاه عرض  
و مقرر میشود که من بعد ضبط و جمع و در خزاین کاه دارند اما  
امتحان اصلی مویای آنست که بهواری پای مرغی یا خروسی را  
شکستند و بقدر یکدانک در روغن کل سرخ حل کرده بجای او <sup>بند</sup>  
اگر در عرض یک شب از روز جبر شکستگی پای او نمود و با صلا <sup>آورد</sup>  
خوب و آلودست و امتحان دیگر آنکه مویای خوب اگر بدست <sup>کنند</sup>  
مثل نیم بزودی نرم میگردد و بدو مغشوش و بدل نهایی صلابت <sup>دارد</sup>

و بزودی تجارت کمی نرم نمیشود و اسطاطالین گفته اگر خواهی بدانی که مویای  
خالص است یا نه مویای را در روغن زیتون حل کن و جگر کوسفندی را  
که تازه کشته باشند پاره پاره از فی لنزکی بشکاف و بر آن موضع بمال  
اگر القیام و القیام حاصل شود خالص است و الا نه فصل سیم  
در بیان منافع و خواص مویای بدانکه در تکیه دردهای  
ظاهر و باطنی که از شکستن استخوان و بیرون رفتن مفصل  
و حرکت او از مکان خود و کوفته شدن اعصاب و عضلات عارض  
شده باشد خواه سبب آنها افتادن از موضعی یا چیزی برانهد  
یا حرکت و لغزش پای و خواه غیر آنها از اسباب دیگر باشد هیچ دوا  
تأثیر و منفعت این دوا نیست خوردن و مالیدن هر دو <sup>میکند</sup> گال نفی  
در روغن کل حل نموده بمالند و با آب قلی بخورند و قد شربت  
این دوا درین اوجاع و آلام یکدانک است و نایکدانک و نیم نیز  
میتوان داد و کاه باشد که تا سه روز متوالی دادن ضرر <sup>ندارد</sup>  
درین وقت هر روز یکدر سر جو باد و عدد زنده تخم مرغ <sup>افشان</sup>

و در دردها و شکستگیهای باطن اگر در روغن کچو یا کل سرخ حل  
نموده حقنه نمایند بغایت مفید است و اگر بر کسی تیری خورده باشد  
مالیدن بر آن موضع و خوردن بغایت نافع است و در زخمهای  
و ناسور که از علاج آن عاجز شده باشند و چرك از او آید بآب <sup>خوك</sup>  
مرهم نموده بمالند بزودی با صلاح آورد و همچنین در جراحتی  
که یکی از اعضای شریفتر و بلك باشد فواید منفعته دارد و  
امراضی که بعد ازین تفصیل مذکور میشود نافع است هرگاه  
سبب این امراض بودت و سردی مزاج باشد خواه با خلط سرد  
و خواه بدون خلط اما وقتی که خلط باشد اول شقیه بلك از آن  
بدولهای مناسب باید نمود و انگاه این دوا را استعمال فرموده تا بالکله  
دفع و رفع شود و امراضی که تقع و اثر این دوا در آنها بجز <sup>انست</sup> سبب  
در ابتداي خدام و برص و داء الین است و در متوالی هر روز  
دانك باطنی افیتون بدهند و در عشر و فاج و لقوه و صرع  
و ام الصبیان و دوار و در سرگشته و شقیه بقدر یکجود و طبع

منزكوش یا در روغن مغز یا نازك مك و کافور و صندل  
حل نموده مکرر بر بینی چکانند و در درد گوش یا روغن زیتون حل کرده  
چکانند و از برای آمدن چرك از گوش یکجود روغن کل سرخ  
حل و فیتله نموده بکذارند و مثل کرده اند که از خواص مویانی <sup>انست</sup>  
که اگر با پیر خوك و بلك مرهم نمایند و فیتله نموده در گوش شیخه  
کذارند که گراشد از آن گری نماید و چند مرتبه بکند و گشته  
و در شقیه زبان قیراطی در آب صغیر حل و مضمضه نمایند و در <sup>درد</sup>  
قیراطی یا درت قوت یا آب عسل یا سکنجین ساده غرغره نمایند  
و در سرفه کهنه هر روز یا سه روز ناشتا طسوجی یا آب عناب  
و سبتان داده بنوشند و در آمدن خون از ریه بقدر شکر  
با شربت انجیر بدهند و در خفتان قیراطی یا آب باد رنجویه  
و کاوز یا بنوشند و در سوء الحضم و نفخ معده و امعا یا آب  
زیره کرمانی و ناختوا و راز نامیه و در متوع و قی یا آب نعنا  
و در صدمه و ضربه که بکبد یا معده رسیده باشد قیراطی یا دوا

کل از صف و دانگی زعفران با آب صندل و گلاب یا فلوین خیاز چینه  
و در فواق بمقدار یکجو یا طبع تخم کرفس و زیره کرمانی و در  
سپرز قیراطی یا آب کبر و در استسقاد و طبع انیسون حل و در شک  
و اطراف بمالند و در تب ربع کهنه هر روز نصف دانک  
با مطبوخ باد آورده و از برای ریاح بواسیر خوردن و مالیدن  
هر دو نافع است و در اخاق حرم و جمع عطمتای که زنان را  
از سردی عارض میشود خوردن و مالیدن نفع است  
و در قروح اطیل و مثانه قیراطی یا شیر خوردن و چکاندن  
و در بول بسیار کردن و بول در فواق هر روز بمقدار دو جو یا تخم  
تخم کرفس کوهی و فقاخ اذخر و در حرقه البول با شیر مغز اند  
آب بالو و در تقویت ماه بارزده تخم نیم برشت یا با آب تخم و اگر  
محرود المزاج باشد با ترنجبین که در شیر کاه حل و صاف نموده  
باشند شیخ در قانون میگوید میانی بغایت لطیف و بنوده  
و حکال است تقویت جمع ارجاع نماید و از برای سوزن با طبع خار

و انجندان و از برای کزیدن عقر و قیراطی یا شراب صوف بخورد  
و بر موضعی که عقر و کزیده باشد مقداری در روغن کل سرخ  
یا روغن کاه و تازه حل نموده بمالند و همچنین در اکثر امراضی که  
ذکر نموده که نافع است شیخ و نموده که میمند و موثر و فایده مند است  
و بدل و میانی دو وزن او قیراطی بود است و بعضی گفته اند  
که بدل و یکوزن موم و مثل موم روغن زیتون است  
و لختم علی هذا القدر من الاطباء فی هذا الباب و الله اعلم بالقوا  
و الحمد لله رب الارباب و الصلوة علی خیر من نطق بالصواب  
و اصحابه خیر آل و اصحاب و نسأل الله ان یعفرا لنا يوم الحساب  
بنیفر فضل سجانی رساله موسومہ بتجفہ سلیمان در دهم  
ماه اول از ماهای سال نهم عشریم بعد از الف من الهجرة  
علی مهاجرها الف الف الثنا و التحية سمت اختتام و صدور  
اتمام پذیرفت امل صادق است که چون در غایت تشبث بال  
و تدقیق حال هجوم و مروت تراکم غموم و عروض امراض

جمله و تقسانه مسوده شده از مكاره و غناد محفوظ  
 و بعفو و اغماض مخطوط باشد قبحانك اللهم  
 ازل عني و فرج عني واجعل الصحة و بقاء العاقبة  
 رهيبة انك سميع الدعاء فقال الماتشاه و هو على  
 ما يشاء قدير و بما مال العباد خبير و الحمد لله و الحمد  
 من نعمه و اعول في جميع حالاتي على كونه فان الامر  
 بيد الله يختص برحمته من يشاء التواضع

والله واسع عليم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم

الحمد لله الذي جعل في كتابه الحكيم



BLANK PAGE

76

BLANK PAGE

foliated 1214/89 JM.



END OF REEL  
PLEASE REWIND

